

شرحی بر الوهیت

برادر کارلسون از شما سپاسگزارم. سلام بر همگی شما برادران و خواهرانی که خداوند را خدمت می‌کنید. این یک... وقتی به چنین شهادت‌های بی‌نظیری گوش می‌کنم تمایلی برای برخاستن [از پای این مطالب] ندارم، امروز صبح هم چنین بود. و عزیزانی چون برادر و خواهر باپتیستمان که رنج‌ها و جفاها دیده‌اند، سابقاً باپتیست بودند. من نیز یک خادم باپتیست بودم و قابل درک است وقتی که مردم شما...

۲ من هم با همان مسائل روبرو شدم. جماعتم مرا بیرون کردند، بله این تصوّر وجود داشت که دچار جنون شده‌ام و در پی اخراجم بودند. و وقتی متوجه مسئله شدم معمولاً به شکل غیر مستقیم چنین می‌گفتم: «اگر دیوانه هستم تنهایم بگذارید زیرا در این صورت خوشحالم تا اینکه عقلم سر جایش باشد.» خودم چنین فلسفه‌ی ناچیزی را در پیش گرفتم. از زمانی که چنین رویه‌ای را اختیار کردم در درون شادم.

۳ و این برادر عزیز از مجموعه‌ی کلیسای مسیح یا به اصطلاح از کلیسای کامبلی حضور دارند. و به یاد دارم ابتدا آنها به شدت با جلساتی که ما شروع کردیم، مخالفت می‌کردند. اما همان‌طور که می‌دانید پولس نامی را داشتیم که در همین وضعیت قرار داشت و یکی از ما شد. بنابراین این حقیقت دارد. به گمانم چیزی که معمولاً در پی آن هستند این است که سبک زندگی شما را زیر نظر داشته باشند. می‌دانید برایم بهتر است کسی تجلّی زنده‌ی موعظه‌ای باشد تا اینکه خود واعظ آن باشد. من...

۴ گمان می‌کنم همه-همگی شما آن خادم بزرگ جنبش انجیل تام را بشناسید. کشیش بوث کلیبرن انجیل را به هفت زبان مشکل موعظه می‌کنند. ایشان بسیار باهوش هستند. و من... از نظر ذهنی غول هستند. یکبار در سفری به اتفاق هم، من و ایشان و برادر مور مشغول بحثی شدیم. ایشان موضع مخالف خود را مطرح کرده و گفتند: «تو فهمی از کتاب مقدس خود نداری.» شما می‌دانید که برادر بوث چگونه دیدگاه خود را بیان می‌کنند.

۵ عرض کردم: «برادر بوث، کلام شما متین است ولی من نویسنده‌ی آن را به خوبی می‌شناسم.» بنابراین از این رو من-من می‌خواهم... می‌دانید داشتن فهمی از کلام الهی زندگی‌بخش، اصل نیست بلکه «شناخت او یعنی حیات». درست است. ملاحظه می‌کنید؟ چه فهمی از کلام او داشته باشم و چه نداشته باشم، اصل آن است که خود او را بشناسم! و قطعاً این حقیقت است.

۶ همین بامداد به واعظان دلیر اینجا دست می‌دادم. و آن پایین آنجا نشستیم... نمی‌خواهم شخصی را متمایز کنم. اما برادری رنگین پوست وارد شدند و اینجا نشستند. به منشی خود گفتم: «ایشان از مسیحیان اصیل هستند.»

۷ شما مرا بسیار به یاد کشیش اسمیث انداختید که به گمانم از خادمان کلیسای خدا در مسیح بودند. من آنجا برای آن جماعت بسیار موعظه کرده‌ام و-و هنوز هم این

عزیز را می‌بینم. ایشان شبیه همین برادر هستند که هم اکنون در این جمع حضور دارند، با این تفاوت که سبیلی خاکستری داشتند. من از در پشتی وارد می‌شدم و هرگز آن حالت این عزیز کهنسال را فراموش نمی‌کنم. از قرار معلوم همین بس بود که چشمان خود را برافرازد تا مقدسان عرش سرایان شوند. و دختر کوچکی بود که در گوشه‌ای زندگی می‌کرد. آهنگ مورد علاقه‌ی من سرود او را برافرازید بود. پیداست که به سبک پنطیکاستی‌ها دست‌زنان سرود او را برافرازید را سر می‌دادند. آنها نسبت به من نظر لطف داشتند و من هم آنها را دوست داشتم. و هنگامی که ما می‌رسیدیم... ایشان طبق عادت خود در حالی که سر خود را به این شکل روی میز تکیه می‌دادند به آنها خیره می‌شدند. او می‌گفت: «شیخ بفرما. کلاهت را بردار. اینجا را مثل خانه‌ی خودت بدان.»

۸ از این برادر بگوئیم. به تازگی متوجه شدم همسر ایشان یکی از خوانندگان سرودهای روحانی مورد علاقه‌ی من هستند. به هر طریقی که می‌توانستم اشاره می‌کردم تا ایشان سرودی بخوانند. ولی درخواست ایشان این بود که برای خواندن دعوت نشوند و من منظور ایشان را درک می‌کنم. اما شخصاً از ایشان دعوت خواهم کرد تا در صورت امکان برای خواندن در جمع حاضر شوند.

۹ بسیار خوب، خواهر مگر شما نبودید که یک روز صبح سرود ای کشتی را در [مجمع] بازرگانان مسیحی خواندید؟ [خواهر پاسخ می‌دهد: «بله، آقا. بله.» - گروه تألیف] امیدوارم همسر من این هفته بیاید، با توجه اینکه بسیار تعریف کردم دوست دارم صدای شما را بشنود. و اگر آن را روی نوار ضبط نکرده‌اید، ترتیب آن کار را می‌دهیم. من آن سرود زیبا را دوست دارم.

۱۰ و همیشه به مردم گفته‌ام که به هیچ عنوان استعداد خوانندگی ندارم. خدای من، هزاران هزار فرسنگ از خوانندگی فاصله دارم. اما گفتم: «اگر شما به آسمان برسید و آنجا در کاخ بزرگ خود زندگی کنید، منظورم آن بالاست.» گفتم: «در اعماق درّه، جایی در جنگل کلبه‌ی کوچکی وجود دارد. آن کلبه‌ی من است. هرگاه در یکی از همین روزها در زمان قدم زدن در ایوان، صدای کسی را بشنوید که می‌خواند: «فیض عجیب! دلنشین است صدایی که نگون بختی چون من را نجات داد!» بگوئید: خدا را سپاس! سرانجام برادر برانهام پیر از راه رسید.» من آنجا سراپا مشغول تمرین خوانندگی خواهم بود.

۱۱ به برادران مسیحی خود و به... گمانم همین امروز صبح یکی از برادران حاضر، ایشان را به عنوان روحانی بودایی به ما معرفی کردند. دوست گرانقدرم، سلام بر شما. بارها این فرصت به من دست داد که با بودایی‌ها تبادل نظر داشته باشم. البته این فرصت‌ها چندان زیاد نبوده‌اند ولی به ویژه در کانادا فرصت تبادل نظر با چینی‌ها را داشتم. و متوجه شدم که آنها بسیار دوست داشتنی و مهربان هستند.

۱۲ یک عزیز بودایی از معبد بودایی را به یاد دارم. این عزیز که نابینا بودند وارد جلسه‌ی وینپیگ شدند. مردمان خوب و بی‌ادعایی هستند و با اطمینان باور دارند که خدا شفادهنده است. هنگام دعا برای این عزیز، ایشان تکرار می‌کردند که چقدر خدا را

دوست دارند که یکباره چشمانش بینا شدند در... و این امر فوق العاده‌ای بود. از دید ما تمام انسان‌ها در هر جایگاهی که باشند قابل احترام هستند.

۱۳ حال، قبلاً این فرصت را نداشته‌ام که در شیکاگو صحبت کنم... قرار نیست پیغام متمایزی را عنوان کنم و خادمی در این جمع حضور دارند که در وعظ از من توأمندتر هستند. به هر صورت برای شنیدن موعظه‌ای در اینجا حاضر نشدید. اما فکر کردم که در این زمان باشکوه که فرصت ملاقات و آشنایی بیشتر با خادمان شیکاگو فراهم می‌شود، می‌توانیم شناخت بهتری از یکدیگر حاصل کنیم. و به راستی از بابت چنین فرصتی از خداوند سپاسگزارم. زیرا بارها تحت حمایت یک کلیسا و بازرگانان مسیحی به این شهر آمده‌ام، از این رو فرصتی نداشته‌ام تا در مجمع برادران صحبت کنم.

۱۴ و-و پس گمان کردم از آنجایی که همیشه یک خدمت با مسائل متعدد و فراز و نشیب‌های بسیاری مواجه می‌شود چه بسا مردم به راحتی نگاهی منفی نسبت به آن پیدا کنند. قصد دارم با انتفاع از دقایق پیش رو در حضور برادرانم مسائل را توضیح دهم و شفاف‌سازی کنم البته تا جایی که برایم امکان شفاف‌سازی وجود داشته باشد.

۱۵ شاید از دید افراد دانش‌آموخته، توأمندی و فصاحت لازم در سخنوری را نداشته باشم. تحصیلات بالایی ندارم، فاقد آن هستم. اما من... خداوند را دوست دارم. و چه بسا که خداوند با تجهیز من به عطایی، امکان دیگری برای صید جان‌ها داده باشد. او این چنین آن خلاء یعنی تحصیلاتی که پدر و مادرم قادر نبودند برایم فراهم کنند را پُر کرد. با وجود متولد شدن در خانواده‌ای فقیر و دارای ده فرزند و پدری بیمار، فرصت تحصیل پیدا نکردم. اما هنگام تولدم امری برای مادر و پدرم رخ داد... آنها تجربه‌ای با خدا داشتند. و شما داستان [زندگی] مرا خوانده‌اید. و به این ترتیب با وجود این امکان و به اتفاق برادران، در هدایت مردم گناهکار به سوی مسیح سهیم هستم. و حال من...

۱۶ موهوم‌پرست و خرافاتی نیستم. ولی همیشه دوست دارم پیش از گوشودن کلام، کمی با خود نویسنده‌ی اعظم سخن بگویم. پس دوباره سرهای خود را برای دعا خم کنیم.

۱۷ ای پدر گرانقدر ما، تو خدای ما هستی و ما به وسیله‌ی انجیل به تو نزدیک می‌شویم. من اینجا در جمع فرزندان هستم، شبانان تو و برادرانی که ایمانی گرانبها را به مساوی من یافته‌اند. شنیدم که افرادی از روی ناآگاهی عزیزانی را به خاطر ملکوت تو روانه‌ی آسایشگاه کردند، از ملاحظه‌ی کیفیت دعوت الهی تو از فرزندان در این روزهای واپسین، قلبم به هیجان می‌آید.

۱۸ ای پدر، طبق اعتقاد راسخ ما اینک به فرجام راه رسیده‌ام. بله، چنانکه نبی گفت: «هنگام شامگاه روشنایی خواهد بود.» و امروزه ایمان داریم که به فیض تو ما قاصدان روشنایی بزرگ انجیل شده‌ایم و تو به ما اجازه دادی که آن را تا اقصای زمین اعلام کنیم، این بیداری به آنجا هم رسیده است.

۱۹ پس ای پدر از صمیم قلب دعا می‌کنم که به من اجازه دهی تا در این بامداد انگیزه و مقصودم را از زندگی برایت، به برادران شرح دهم تا آنها متوجه شوند. عطا کن تا در تمامی زمینه‌های خدمتی انجیل، محبت کامل و مشارکت و همکاری میان ما برقرار باشد. زیرا در نام عیسی طلبیدیم که دعا کرد تا یک باشیم همان‌طور که او و پدر یک بودند. به این اصل ایمان داریم که: «از این رو خواهند دانست که شاگردان من هستید که یکدیگر را محبت می‌نمایید.» آمین.

۲۰ حال تنها... امیدوارم و اطمینان دارم که شما برادران و خواهران عزیز را خسته نکرده باشم. باور و تمایل من این است که با این شفاف‌سازی دیگر به گفته‌های غیر اعتنا نخواهید کرد. و بارها در جلسات خدمتی مختلف توضیح داده‌ام اما این اولین باری است که فرصت حضور در گروه شیکاگو را دارم و می‌خواهم خود را بیشتر معرفی کرده و از برنامه‌های خود بگویم.

۲۱ در این انجیل کهن فرخنده در باب ۲۶ کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم.

آن وقت ای اگریپاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.

۲۲ البته این سخنان پولس است. که ما همگی به عنوان خادمان دوست داریم او را مرجع قرار دهیم زیرا... همگی ما به یکدل باور داریم که او به برکت دعوت الهی برای شهادت بر امت‌ها، رسول کلیسای امت‌ها شد. ولی از قرار معلوم رسالتش پرسش‌برانگیز شد.

۲۳ وقتی مسئله‌ای تابع روال معمولی نیست بیشتر پرسش‌برانگیز می‌شود. بله، من هم معتقدم کاملاً درست است. هر امر غیر معمولی باید مورد پرسشگری قرار بگیرد. به نظرم گاهی شبانان نسبت به شنیدن مسائلی، دچار بدگمانی می‌شوند و از دیدم این موضع درست است. زیرا تا جایی که می‌دانم معنی واژه‌ی شبان، «گله‌بان» است. به عبارتی او در حکم خوراک‌دهنده یا یک رمه‌دار گروهی از مردان و زنانی است که روح‌القدس او را ناظر آنان قرار داده است. شبان حق دارد از کیفیت و منشا خوراکی که گوسفندان می‌خورند، آگاه شود. از دید من این حق مسلم شبان است.

۲۴ پس نگاه آمیخته با احتیاط شبان یا افراد دیگر نباید به هیچ عنوان اسباب رنجش کسی باشد. پرسشگری شخصی در چنین جایگاهی خود درخور احترام قلبی است. و به هر صورت مگر می‌شود کسی که نسبت به درستی موضع خود اطمینان ندارد، با ایمان گام بردارد؟

۲۵ اگر در ذهن خود قرار دهید... حال، به نظر می‌رسد که بحث روانشناسی باشد که احتمالاً هم هست و چنین است اما درست است. اگر په راستی با تمام وجود خود باور می‌کنید که هرگز از پای میز بلند نمی‌شوید احتمالاً بلند نخواهید شد. ملاحظه می‌کنید؟ شما... بسیار ساده است.

۲۶ ایمان شرط است. ایمان شرط است. شما باید توکل کنید. چگونه شخص ناآگاه از فرجام راه می‌تواند توکل کند؟ چطور می‌توانم در جاده‌ای که تاکنون طی نکرده‌ام با وجود پیچ‌های بی‌شمار، با شتاب سرسام‌آور رانندگی کنم در حالی که از جای پیچ

بعدی هیچ آگاهی ندارم؟ اگر مقصد راه برای شما روشن نباشد، مسیر درستی در پیش نخواهید گرفت. همه باید تابع این قاعده باشند. و سپس به برکت چنین آگاهی، بصیرت حاصل می‌شود و مسئله بر شما مکشوف می‌شود. اگر مقصد را بشناسید، هیچ چیز شما را از حرکت باز نخواهد داشت.

۲۷ و به نظرم این همان چیزی بود که پولس می‌خواست به اغریپاس بگوید. او در واقع به آنها گفت: «روزی من هم یکی از شما بودم.»

۲۸ به زعم من، شاید اگر این برادر باپتیست و همسرشان در این بامداد به کلیسای باپتیست می‌رفتند این می‌توانست شهادتشان باشد که: «روزی من هم یکی از شما بودم.»

۲۹ این برادر از کلیسای مسیح یا کامبلی که اینجا حضور دارند، می‌توانستند همین مطلب را برای عزیزان کلیسای خود بازگو کنند. از دید من عنوان زیباتری هم دارند یعنی شاگردان مسیح، این همان لقبی است که خودشان می‌دهند هر چند در واقع پیروان آموزه‌ی الکساندر کامبل هستند. ولی جالب است که کلیسای کامبلی تنها به خاطر سبک موسیقی شما را از خود راند. درست است، مگر نه؟ اگر ایشان می‌توانستند به نزد آنها برگردند، می‌گفتند: «من هم یکی از شما بودم.»

۳۰ و اینجا پولس خطاب به پادشاه اغریپاس و فستوس گفت: «من هم یکی از شما بودم. من یک فریسی از فریسی‌ها بودم.» او از شاگردان فقیه بزرگ غمالائل بود و به این ترتیب تمام قوانین و مقررات و همین‌طور با هر چه اهل این فرقه باور داشتند یا نداشتند، آشنایی کامل داشت. پولس در همین راستا گفت: «من به کلیسای خدا تا سر حد مرگ جفا رسانده‌ام.» دقت می‌کنید؟ او گفت: «من در مورد مسئله‌ای بازخواست می‌شوم که خود روزگاری سرکوبش می‌کردم.»

۳۱ و همیشه فکر می‌کنم که مرگ استیفان تلنگری به پولس زد زیرا زمانی که به چهره‌ی استیفان نگاه کرد، با نگاهی سرشار از جلال روبرو شد. در حالی که او را تا حد مرگ سنگسار می‌کردند، چشمانش را بلند کرد و گفت: «من عیسی را می‌بینم که در دست راست خدا ایستاده است.» چه بسا پیغام‌آور را بکشند ولی به هیچ عنوان نمی‌توان پیغام او را از بین برد. مصداق این مطلب را در پیغام استیفان می‌بینیم. اگر چه استیفان رفته بود تا کنار عیسی بایستد اما پیغامش برقرار ماند. از قرار معلوم پولس از بیان آن باز نایستاد و او به قول خود «کمترین» آنهاست و شایسته نبود زیرا در جایگاه شاهد به اعدام این شخصیت مقدس رأی موافق داده بود.

۳۲ پس پولس همان کاری را کرد که آدمیان در برابر آدمیان باید انجام دهند. او روایت تجربه‌ی خود را از ماهیت گذشته‌اش آغاز کرده و آن را در متن و چهارچوب کتاب مقدس قرار داد. او با این کار نشان داد عملکردش در راستای کتاب مقدس است. او چنین ماهیت کتاب مقدس را خاطر نشان کرد هر چند با اعتقاد آنها ناسازگار بود.

۳۳ بنابراین به گمانم ما... چنانکه به شما برادرانی که در جلسات شرکت کرده‌اید، مطلبی غیر کتاب مقدسی عنوان کرده‌ام، هر چه که باشد، به نظرم درست است که

ما... یا هر برادر دیگری، عرضم خدمت شما باید نزد هم برویم و بگوییم: «این اساس کتاب مقدسی نداشت.» چه بسا تفسیر دیگری داشته باشید اما اگر مطلبی در کتاب مقدس عنوان شده باشد، باید پذیرفت.

۳۴ در آنجا پولس داشت تعبیر خود از گفته‌های انبیا و موسی در مورد آنچه در حال تحقق بود را بیان می‌کرد. و او خود در حالی که در راه بود، عیسی را در عالم رؤیا دید. و این عیسی او را فراخواند.

۳۵ و [پذیرش] این امر نباید برای یهودیان سخت بوده باشد چنانکه می‌گوید: «ای فستوس گرامی» و غیره که: «آیا برای شما امری غریب خواهد بود اگر خدا مرده را برخیزاند؟» ملاحظه می‌کنید؟ «زیرا اگر با مراجعه به نگاشته‌ها به ماهیت [تجلی] خدا در گذشته پی می‌بردید، بی‌گمان بر شما روشن می‌شد که او قادر است مرده را برخیزاند.»

۳۶ سپس تجربه‌ی خود را در راه دمشق بازگو می‌کند. از آنچه گذشت گفت. او با تمام این کارها کوشید توجه آنها را به این امر جلب کند که آن عیسی که هم اکنون محور و موضوع موعظه‌ی او شده و آن عیسی که مایه‌ی آشفتنگی میان آنها شده بود، همان خدا و معبود همیشگی آنها بوده. بله، در بیابان در کنار آنها بود و آنها را رهبری می‌کرد. او همان روشنایی و آتش و ستون آتشین هدایتگر بود. او در قالب همان پدیده باز پولس را در نور ملاقات کرد. پولس هم از دیدن آن دچار کوری شد سپس پرسید: «خداوندا، تو کیستی؟»

۳۷ و او گفت: «من عیسی هستم، که تو بر من جفا می‌کنی. تو را بر میخ‌ها لگد زدن دشوار است.»

۳۸ پولس می‌کوشید ماهیت او را برای آنها بازگو کند و به همین ترتیب بر آن بود که ماهیت آموزه‌ی خود را به مردم تعلیم دهد که در همین جمله خلاصه می‌شد: «عیسی مسیح همان مسیح موعود بود و او مُرد ولی خدا او را زنده کرد.» و این امر با نگاشته‌ها هماهنگ بود. «و همان که نزد خدای پدر به بالا برده شده بود.» و او خود گواه بر رستاخیز عیسی مسیح بود. به همین ترتیب این معجزات و آیات و عجایب که از دید مردم غیرعادی می‌نمود در نگاه ایماندارانی پایبند به کتاب مقدس، بدعت‌آمیز نبود بلکه تجلی گفته‌ی کتاب مقدس بود.

۳۹ به کیفیت نبوت مربوط به عهد انبیا توجه کنید که آنها در باب آمدن مسیح موعود و کارهای آینده‌ی او چنین نبوت کردند، «نگاه لنگان مثل غزال جستند.» چه بسا به همین اشعیا ۳۵ و نگاشته‌های مقدس دیگر استناد کرد. ما آنها را اینجا نوشته‌ایم ولی بی‌گمان پولس در سخنرانی کوتاه خود در حضور امیران به آنها استناد و اشاره کرد. احتمالاً آنها به اندازه‌ای که شما در مورد من صیوری می‌کنید، در مورد او صبور نبودند. پس او-با این نیت که بر آنها روشن شود که او همان خدا و معبود آنها بود در آن باب روشنگری می‌کرد...

۴۰ بله، به همین ترتیب او باز «به طریقی که معروف به بدعت است» اشاره کرد، این «دیوانگی» است. «طریقی که بدعت خوانده می‌شود، همان طریقی است که من مانند شما خدا را می‌پرستم.» ملاحظه می‌کنید. «طریقی که کفر خوانده می‌شود.»

۴۱ یقیناً اگر امروز ما نیز به کلیساهای سابق [خود] مثل مشایخی، کاتولیک، باپتیست و دیگر کلیساها که عضو آنها بوده‌ایم، برویم با افرادی مواجه خواهیم شد که خواهان فرستادن آن برادر به آسایشگاه روانی یا چیز شبیه آن هستند. ما هم می‌توانیم همان شهادت را به آنها بدهیم که «طریقی که بدعت خوانده می‌شود، همان طریقی است که من خدای پدرانمان را می‌پرستم.»

۴۲ اغریپاس در برابر چنین شهادت بزرگی بی‌اختیار در وسط سخنرانی پولس پرید و گفت: «پولس، شائول، تو داری مرا متقاعد می‌کنی که مسیحی شوم.» پیداست او درباره‌ی نگاشته‌های مقدس روشنگری می‌کرد هر چند این امر در راستای دیدگاه کنیسه‌ی خودش نبود. اما با توضیح کامل او از نگاشته‌های مقدس، آن مرد بی‌اختیار گفت: «تو مرا متقاعد می‌کنی که همانند تو شوم.»

۴۳ پولس گفت: «بله، ای کاش می‌شدی البته نمی‌خواهم مانند من گرفتار چنین زنجیرهایی شوی.» او می‌خواست اغریپاس چون خود ایماندار شود. به عبارت دیگر اگر... «از خدا می‌طلبم مکاشفه‌ای ببینی همان‌طور که من دیدم.» به عبارت دیگر «ای کاش می‌توانستی مکاشفه‌ای داشته باشی.» ملاحظه می‌کنید؟ «ای کاش می‌توانستی مکاشفه‌ای داشته باشی.»

۴۴ اگر اشتباه نکنم، در آن موقع بود که فستوس به او گفت که «از فرط مطالعه» در واقع «تعادل فکری» خود را از دست داده بود. اما پولس به او گوشزد کرد که این چنین نیست بلکه از جایگاه خود آگاه شده بود.

۴۵ ای برادران، در این بامداد این سخن من است. ای کاش می‌توانستم... نمی‌خواهم فقط به زندگی پولس اشاره کنم بلکه هدف ارائه‌ی شرحی مقدماتی هر چند کوتاه است. از قرار معلوم چه بسا شمار دیگری از عزیزان حاضر، به این مناسبت سخنرانی کنند ولی فرصت را برای بیان این مطلب غنیمت شمردم. ای کاش کلیساهایی که در گوش من برشمردید یعنی پرستشگاه بیت‌ئیل، ایندیندنت، جماعت ربانی و دیگر کلیساها همه... آرزویم این است که چشمتان به آنچه رؤیت می‌کنم باز شود. همان رؤیایی که دیدم را ببینید؛ اگر می‌توانستید. ای کاش رؤیایی که دیدم را می‌دیدید آن وقت معنی خدمت برای شما واضح‌تر می‌شد.

۴۶ زمانی که با جدا شدن از کلیسای باپتیست به پنطیکاست پیوستم دکتر رُی اِدیویس که مرا در کلیسای باپتیستی میسونری دستگذاری کرده بود در گفتگویی با من، رؤیای خداوند که مرا مخاطب ساخته بود را کابوس خواند. و- شما خود از جایگاه شفا حاکم بر آن زمان آگاهی دارید، این مسئله را به بدترین شکل خوار می‌شمردند.

۴۷ و- از پنطیکاستی‌ها چیزی نمی‌دانستم. بر اساس شنیده‌هایم آنها گروهی از گلتندگان مقدس بودند که روی زمین دراز می‌کشیدند و مانند سگی عصبانی زمین

را لیس می‌زنند و باید آنها را باد می‌زدند تا به هوش بیایند و چیزهایی از این دست. آگاهی من از مردمان پنطیکاستی به این عبارت خلاصه می‌شد.

او گفت: «فکر می‌کنی چه کسانی حاضرند تو را بشنوند؟»

۴۸ گفتم: «اگر خدا مرا می‌فرستد پس جایی کسی پیدا می‌شود که مرا بشنود.» درست است. ملاحظه می‌کنید؟ زیرا گفتم: «دکتر دیویس» گفتم: «او واقعی بود و من آنجا به او خیره شده بودم.» این حرف من بود. درباره‌ی این رؤیایا به من می‌گفتند...

۴۹ برادران، سخت به این اصل اعتقاد دارم که عطایا و دعوت‌ها بی بازگشت هستند. من-من به آن ایمان دارم. شما متولد شده‌اید، شما نمی‌توانید چیزی غیر از ماهیت خود باشید. هرگاه چیزی را جدا از ماهیت خود جلوه دهید، تنها نقش یک ریاکار را ایفا می‌کنید. بله، باشد که پیش از اینکه در ریا قرار بگیرم، خدا مرا بردارد. باشد که تنها ماهیت خود را آشکار و به وضوح بیان کنم. و-و کاش چنین باشم و بمانم و ماهیت من بر همگان آشکار باشد. به این شکل از آگاهی کامل برخوردار خواهید شد.

۵۰ پس اکنون چنانکه بر شما پیداست و خود گفتم صاحب تحصیلات بالایی نیستم. پس من... در الهیات از همه پایین‌تر هستم. و حدس می‌زنم که این امر بر شما روشن و آشکار است. و به خاطر تحصیلات پایین و عدم اشراف بر واژه‌ها و غیره، ادعای واعظی ندارم. اما چیز اندکی که دارم... به فیض الهی خداوند عیسی سعی می‌کنم در هر موقعیتی، آن دانش و شناخت را با برادران تقسیم کنم، [بله] تقسیم کنم.

۵۱ ولی از زمان ترک کلیسای باپتیست، این تنها کلیسایی بود که عضو آن شدم و در آن دستگذاری شدم. و من در سال ۱۹۳۳ در کلیسای باپتیست میسونری در جفرسون ویل ایالت ایندیانا دستگذاری شدم. یک-یک... آن کلیسا از اعضای مجمع باپتیست جنوبی است. سپس در آن زمان... هنگامی که خارج شدم تنها...

۵۲ پیداست که کلیسای باپتیست تابع اصل خودگردانی است. همگی ما این را می‌دانیم. این یک-یک... اگر جماعت شما پذیرا باشد می‌توانید هر مسئله‌ای را در موعظه مطرح کنید. آنها فقط... شما می‌توانید هر مسئله‌ای را در موعظه مطرح کنید.

۵۳ عرضم به حضور شما، به اعتقاد این اصل پسندیده در راستای سنت رسولان است. زیرا شبان یا به اصطلاح ما کشیش بالاترین مرجع کلیساست. و-و اگر... اگر یک اسقف یا شخص دیگری بتواند مقابل بیان مکاشفه‌ای که بر شبان عنایت شده را بگیرد، چگونه دست خدا برای کار کلیسای خود باز خواهد بود؟ پیداست که نمی‌شود در این شرایط کاری از کار پیش برد. پس این حقیر...

۵۴ پس از جدا شدن از آن مجموعه، با اولین گروه ملاقات کردم که فرجام آن شفای بتی داتوتری در سنت لوئیس از ایالت میزوری بود. آن کلیسای پنطیکاستی متحده یا یک کلیسای پنطیکاستی عیسی نام بود. شبان کلیسا عضو آن مجموعه بود و دختر کوچکش شفا یافت. صادفانه بگویم که از دید من او به صرف عنوان «جیز اولنی» پنطیکاستی بود. فکر می‌کردم که همان عنوانی که به یدک می‌کشند بازگو کننده‌ی ماهیت جنبش پنطیکاست بود. سپس از آنجا رفتم به...

۵۵ مرد شریفی بود، به این ترتیب جلسه‌ی بزرگی در سنت لوئیس برگزار شد. عکس جلسه‌ی آنجا به چشم می‌خورد. و ما تالار کنفرانس کیل را در اختیار داشتیم و پس از یکی دو شب چهارده هزار نفر یکجا جمع شدند و ما حتی نمی‌توانستیم... در این اوصاف ناگزیر از ماموران پلیس خواستیم کنار در از ورود مردم جلوگیری کنند.

۵۶ پس از آنجا، جلسه‌ی دیگری پیش ریچارد تی. ریید از خیمه‌ی عهد نیکوی کتاب مقدس در جانسبارو برگزار کردیم. به همان تشکل تعلق داشت. پس از آن باز نزد دکتر جی. اچ. برون در خیابان ۵۰۵ ویکتور در لیتل راک، آرکانزاس رفتیم. او به هم به همان تشکل تعلق داشت. از آنجا روانه‌ی ساحل غربی شدیم.

۵۷ به ساحل غربی که رسیدم، با وضعیتی جنگی روبرو شدم. به زودی بر من روشن شد که پنطیکاستی‌ها درست مانند ما باپتیست‌ها گرفتار چند دستگی تشکیلاتی هستند. بله، در میان آنها تنوع بسیاری به چشم می‌خورد و قابل ملاحظه بود. فرقه‌های پنطیکاستی بسیار بودند گروه‌هایی چون جماعت ربانی، کلیسای خدا و غیره و غیره بودند و همچنین پدیده‌های متفاوت. و آنها راه خود را از هم جدا کرده بودند و به اصطلاح از مرزهای خود پاسایی می‌کردند. و تمامی برادران دیگر پیش من آمدند و گفتند: «با توجه به آن گروه، تو چیزز اولی هستی.»

پاسخ دادم: «خیر، چنین خود را معرفی نمی‌کنم.» ملاحظه می‌کنید؟

او گفت: «پس چرا با آنها همکاری می‌کنی؟»

۵۸ پاسخ دادم: «بسیار خوب، این کار مرا تعریف نمی‌کند.» ملاحظه می‌کنید؟ و گفتم: «من-من-من فقط... آنها برادر بودند.»

۵۹ او گفت: «چرا، آنها شاخه‌ایی از... چون، آنها چیزی ندارند و فقط عده‌ای لاشخور هستند که پا گرفته‌اند و چنین حرف‌هایی. جایی که...»

۶۰ عرض کردم: «اینجا باید ابراز تأسف کنم. در آن جمع با افراد خداپرست ملاقات کردم. آنها افراد با خدایی هستند.» و در ادامه گفتم: «لقب شریر در مورد آنها به هیچ عنوان برایم پذیرفتنی نیست زیرا آنها افراد شریری نیستند.»

۶۱ بسیار خوب، تا جایی که برایم مقدور بود از هیچ کدام از گروه‌ها طرفداری نکردم. بله، من در مورد دیدگاه‌های آنها تحقیق کردم و به دسته‌بندی‌ها و مسائل تفرقه‌آمیز میان آنها پرداختم. و متوجه دو گروه بزرگ از پنطیکاستی‌ها شدم یکی به چیزز اولی معروف بود و دیگری به جماعت ربانی. آنها به خاطر نحوه‌ی تعمیم دادن با هم جمع یا از هم جدا شده بودند. گروهی به نام «پدر، پسر و روح‌القدس» تعمیم می‌داد و گروه دیگر به نام «عیسی».

۶۲ بسیار خوب، به هر دو سو که نگاه می‌کردم افراد بزرگوار و پیشکاران خدا به چشم می‌خورد. و با خود فکر کردم: «خدایا، ای کاش آنها در جلوی چشم من به گونه‌ای ظاهر می‌شدند که... با حرکتی رو به جلو... دیگر مرزبندی‌ها مطرح نمی‌شد و نمی‌گفتند که با یکدیگر مشارکت نمی‌کنیم.» اما بر من روشن شد که روح شریر با رسوخ در میان آنها از اختلافات مطرح شده برای ایجاد و کینه‌توزی استفاده کرد. به خود گفتم این

همان وضعیت مدّ نظر شیر است. این همان چیزی است که او می‌خواهد. زمانی که تیر پیکان شما متوجه یکدیگر است دیگر شیر نیازی ندارد که برای جنگ ماشه را بچکاند. و من...

۶۳ و سپس سرانجام زمان روشنگری فرارسید. جلسه‌ی روشنگرانه کمابیش در سال ۱۹۴۶ در سیاتل واشنگتن برگزار شد. روزی برای صرف صبحانه به اتفاق شماری از واعظان مرا به لابی هتل یا جایی مثل آن بردند. و برنامه این بود که با دو شخصیت مطرح صحبت کنم.

۶۴ یکی از آنها دکتر نس بود. گمان می‌کنم شما برادران جماعت ربانی ایشان را به یاد داشته باشید. ایشان اهل شمال غربی بودند. شخصی بزرگوار و باهوش و فرهیخته بودند. ایشان نماینده‌ی جماعت ربانی بودند.

۶۵ و دیگری دکتر سیزم از کلیسای متحده پنطیکاستی بودند. حدس می‌زنم شما برادران پنطیکاستی ایشان را به یاد داشته باشید. ایشان نیز اهل شمال غربی بودند. او سر ناظر آنها و آن نواحی بود.

۶۶ آری، این دو مرد با هم روبرو شدند. با توجه به افزایش تنش من خود آماج حملات بودم، باید ترتیب ملاقاتم با آنها داده می‌شد. به خود گفتم: «باید چه کار کنم؟ چه کار می‌توانم بکنم.»

۶۷ خوب، آنها می‌گفتند: «تو میان این دو گروه سمت و سوی خود را مشخص کن. اگر چیز اوئلی را قبول داری باید عضو چیز اوئلی بشوی. و اگر با جماعت ربانی هماهنگ هستی باید از چیز اوئلی دوری کنی و عضویت جماعت ربانی را بپذیری و غیره.» کار به جایی رسیده بود که من می‌بایست موضع خود را روشن می‌کردم.

۶۸ آن روز صبح پیش از رفتن به سر قرار، سخت مشغول دعا شدم. گفتم: «خدایا، یاریم کن. زیرا دو مرد بزرگ و هزاران خادم حضور دارند. و تو مرا با خدمتی اینجا فرستاده‌ای. و هر دوی آنها از خادمان تو هستند. آیا با وجود این جنگ فرقه‌ای میان این دو گروه باید نفوذ ناچیزم را در خدمت یکی از این تشکّل‌ها قرار دهم؟» ملاحظه می‌کنید؟ «احساس خوشایندی از انجام چنین کاری ندارم. فکر نمی‌کنم که اراده‌ی مسیح برایم این باشد.» و گفتم: «خدایا، مرا امداد فرما و باشد که با عنایت تو قدمی بردارم یا با عنایت تو چیزی بگویم.»

۶۹ و در آن وضعیت تک و تنها بودم. در آن بامداد در خلوت خداوند عیسی ماندم.

۷۰ بله، به این ترتیب به اصل مناظره رسیدیم. «تو چه کاری می‌کنی؟ چه-چه-چه تصمیمی داری؟»

۷۱ عرض کردم: «از قبل تصمیم خود را گرفته‌ام. تصمیم من این است که میان هر دوی شما بایستم و به هیچ فرقه‌ای ملحق نشوم و در حالی که دست خود را به دور هر دوی شما می‌اندازم بگویم که ما برادر هستیم.» ملاحظه می‌کنید؟ ببینید ما برادر هستیم. ملاحظه می‌کنید؟ و گفتم: «درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری این مسئله، یا به عبارتی آن «مشکل تازه» و روند جدایی و چطور این به این شکل و آن شکل شروع

شد تا حد امکان تمام کتاب‌ها را مطالعه کردم.» و گفتم: «درباره‌ی بحث بین شما» ادامه دادم: «همان پدیده‌ای است که باعث شد جنبش پنطیکاست از هم بپاشد، در روزگار... بعد از پنطیکاست آنها گرفتار جدل‌های میان خود شدند.» و گفتم: «همان پدیده باز تفرقه‌افکنی می‌کند.»

۷۲ گفتم: «برادران، هیچ امکان واسطتی میان شما هست؟ آیا راه حل پایداری پذیرفتنی است؟»

۷۳ ولی با توجه به میزان تنش، حاضر به گفتگو نبودند. از قرار معلوم می‌دانید که حدود پانزده، بیست سال پیش از یکدیگر جدا شده بودند. اختلافات بسیاری مطرح بود.

۷۴ بنابراین گفتم: «بسیار خوب، برادران، این موضع من است. می‌خواهم... خدا به من رسالت تعمید نداده بلکه رسالت دعا برای فرزندان بیمار خدا است.» عرض کردم: «از این رو می‌خواهم برای فرزندان بیمار دعا کنم و انجام آیین تعمید بر عهده‌ی شما خادمان خواهد بود.» چنین گفتم.

۷۵ گفتم: «برای روشن کردن مسئله مایلیم از شما چیزی بپرسم.» در ادامه عرض کردم: «برادر نس، آیا با ملاحظه به اینکه آقایان جنبش «نام عیسی» به زبان‌ها صحبت می‌کنند و همان کارها را می‌کنند که شما در جماعت ربانی انجام می‌دهید، فکر می‌کنید که روح‌القدس را دریافت کرده‌اند؟»

گفتند: «قطعاً.»

۷۶ باز عرض کردم: «برادر سیزم، با ملاحظه به اینکه جماعت ربانی‌ها درست مانند شما بعد از تعمید، به زبان‌ها صحبت می‌کنند و همان کارهایی را می‌کنند که شما انجام می‌دهید، آیا به باور شما آنها از روح‌القدس برخوردارند؟»

پاسخ داد: «مطمئنأ، باور دارم.»

۷۷ گفتم: «کتاب مقدس می‌گوید که خدا روح‌القدس را به کسانی می‌بخشد که از او اطاعت کنند. با این توصیف چه کسانی مطیع او هستند؟ کدام یک از شما مطیع او هستید؟ و خدا به هر دوی شما روح‌القدس را بخشید، ملاحظه می‌کنید.»

۷۸ پرسیدم: «برادر سیزم آیا شما می‌گویید که برادر نس روح‌القدس را ندارد؟»

پاسخ داد: «خیر.»

۷۹ پرسیدم: «آیا شما می‌گویید که برادر سیزم روح‌القدس را نیافته است؟»

۸۰ «خیر.» می‌بینید؟ هر دو یکدیگر را بهره‌مند از روح‌القدس می‌دانستند.

۸۱ ولی عرضم به حضور شما برادران گرمی، این معنی ندارد. معنی ندارد. و من کمی بعد شنیدم که...

تا دقایقی چند به نکته‌ی خود برمی‌گردم.

۸۲ عرضم خدمت برادران فنلاندی حاضر، من فنلاند را ترک کرده بودم. به زعم من تا جایی که به ما مربوط است خدا در آنجا یکی از بزرگترین جلسات را به ما عنایت کرد. همان جا بود که آن پسر بچه مرده زنده شد و امور بسیار دیگری از این دست رخ داد.

من در استکهلم سوئد با لوی پطرس از کلیسای فیلادلفیه ملاقات کردم که مرد بزرگ خدا و همین‌طور کلیسای فیلادلفیه است. برادر گردُن لیندسی که بود... فکر می‌کنم. گمان نمی‌کنم اکنون به آنجا تعلق داشته باشند ولی در آن زمان ایشان عضو جماعت ربانی بودند.

۸۳ و جماعت ربانی یکی از بزرگترین اسپانسورهای بین‌المللی من است. و فورسکوئر یک شاخه از جماعت ربانی است که یکی از بزرگترین اسپانسورهای ما هستند. یگانه‌انگاران از بزرگترین اسپانسورها در سراسر دنیا هستند. ملاحظه می‌کنید؟ و من در این خصوص موضعی گرفتم هر چند این موضع می‌تواند تنش‌زا باشد، موضع‌گیری همان‌دم جانبداری از یکی از طرفین مناقشه است. باشد که به این دیدگاه نائل شویم که همگی برادر هستیم و با هم جمع شویم. آنگاه همگی متوجه نقطه‌ای خواهیم شد که همان مقصد حرکت، انگیزه‌ی و هدف کار ما است.

۸۴ پس جا دارد شما-شما عزیزان نخست انگیزه و هدف خود را محک بزنید. نخست اراده‌ی خدا را جویا شوید و سپس هدف‌یابی کنید و در مرحله‌ی بعد انگیزه‌ی خود را محک بزنید تا درستی یا نادرستی آن بر شما روشن شود. سپس همان‌طور که عیسی در مرقس ۲۴:۱۱ گفت: «اگر به این کوه بگویید جا به جا شود و در قلب خود شک نکنید.» اما وقتی که شما در قلب خود شک دارید که اراده‌ی خداست یا نیست و همچنان دودل هستید یا انگیزه یا هدف شما نادرست است، چگونه ممکن است [کوه] جا به جا شود؟ اما هنگامی که به درستی انگیزه‌ی خود واقفید و بر شما پیداست که این خواست خداست و همچنین هدف شما درست است، [کوه] جا به جا خواهد شد. مطلب در همین خلاصه می‌شود در غیر این صورت گفته‌ی خدا نادرست است.

۸۵ به همین دلیل وقتی در کلیساها پشت منبر می‌روم هرگز به چنین موضوعاتی اشاره نمی‌کنم. از پرداختن به آنها پرهیز می‌کنم. ملاحظه کنید، این مسئله به خود شما بستگی دارد. ملاحظه می‌کنید؟ اینجا هستیم تا از طریق عطای الهی، جان‌ها را برای مسیح فتح کنیم. می‌بینید. ملاحظه می‌کنید؟ فرقی به حال شما نمی‌کند... انجام تعمیرها بر عهده‌ی خود شماست. اما زمانی فرامی‌رسد که...

۸۶ البته، به من همه چیز نسبت داده‌اند؛ از «پسر تن‌گرفته‌ی خدا» گرفته تا یکی از «شیاطین» نامیده شده‌ام. تمام لقب‌ها را نمی‌دانم، بله، هر لقب ممکنه را به من نسبت داده‌اند. اما در پس تمام آنها من همچنان برادر و همشهری شما در ملکوت خدا هستم، همراه همگی شما برای ملکوت کار می‌کنم. و این درست است.

۸۷ پس اگر موافق هستید و گمان می‌کنید که فرصت کافی داریم، مایلیم کیفیت این بحث را برای شما بازگو کنم. برادران، آیا برای دقایقی امکانش است؟ [خادمان می‌گویند: «حتماً، بفرمایید.» - گروه تألیف] برادر، برادر نس و آنها... بسیار خوب. بیان آن می‌تواند برای شما سودمند باشد. چه بسا که در درک مطلب به شما کمک کند.

۸۸ من اینجا به باری حافظه‌ام مطالبی که آنها عنوان کردند را یادداشت کرده‌ام. و آنها از باورهای من در مورد «تثلیث» پرسیدند، به عبارتی آیا به «سه‌گانگی» خدا ایمان دارم؟

۸۹ برادران، در حالی که به این مطلب می پردازم امیدوارم پس از ختم جلسه همچنان یکی از برادران شما محسوب شوم. دقت می کنید؟ احساس می کنم که مدیون شما هستم زیرا دسته‌ای از جماعت‌های شما در جلسات من شرکت می کنند و به هیچ عنوان مایل نیستم که شماری از آنها به این خاطر به اصطلاح اغوا شوند.

۹۰ همواره عزیزانی هستند که خارج از مطالبی که در موعظه پشت منبر مطرح می کنم، برایم سؤالاتی می نویسند... و منشی من اینجا حضور دارد. اگر آنها از من سؤالی بپرسند: «در مورد این چه یا در آن مورد چه؟»

۹۱ پاسخ این است: «عرضم به شما این است که از شبان خودتان سؤال کنید. زیرا اگر او راهنمای شما بوده و به برکت وجود ایشان روح القدس را دریافت کرده‌اید، پس شما را مجاب خواهد کرد. شما از شبان خود بپرسید.» پیداست که طرح این مسائل کوچک مایه‌ی آشفتگی می شود. پس خدمتتان عرض شود که از پرداختن به آنها پرهیز می کنم.

۹۲ از قرار معلوم، از من به عنوان بدخواه تشکّل‌ها یاد می کنند. پیداست که چنین نیست. از دیدشان تشکّل‌ها فوق‌العاده هستند اما وقتی نظام تشکّل شما دستخوش تباهی می شود، من ناهمسو می شوم. ملاحظه می کنید؟ اهمیتی ندارد که به یگانگی باور دارید یا سه‌گانگی یا پیرو هر سیستمی که هستید. ولی به قولی زمانی که به جایگاهی می رسید... و می گوید: «ما جماعت ربانی هستیم.»

«بسیار خوب، چه کسانی آن سوی خیابان هستند؟»

۹۳ «برادران ما، آنها-آنها به پنطیکاستی متحد معروف هستند.»

«بله، آنکه آن سو است، کیست؟»

۹۴ «از برادران فورسکوئر است. ما برادران فوق‌العاده‌ای هستیم. ما با یکدیگر مشارکت دلنشینی داریم.»

«آیا همگی شما به یک اصل ایمان دارید؟»

«بله، ما به اصل واحدی ایمان داریم.»

«پس با این اوصاف وجه تمایز شما چیست؟»

۹۵ «بسیار خوب، این برادران به این شکل تعمید می دهند، آنها در جهت دیگری تعمید می دهند و ما در جهت دیگر. و این تعمید می دهند...»

۹۶ برادر، ما با مصداق این وضعیت در آفریقای جنوبی روبرو شدیم. آنها از من پرسیدند. یک گروه سه بار به جلو تعمید می دهند. و دیگری سه بار به پشت تعمید می دهند. و آنها گفتند... عرض کردم: «این را از کجا می دانید؟»

۹۷ یکی گفت: «کتاب مقدس می گوید هنگامی که او مُرد به سمت جلو خم شد.» و در ادامه گفت: «پس باید آنها را به سمت جلو خم کنیم.»

۹۸ و من هم خطاب به گروه دیگر گفتم: «بسیار خوب... شما چطور؟»

گفتند: «آیا کسی را در حالی که صورتش رو به زمین است، دفن می‌کنند؟»

۹۹ بسیار خوب و شما می‌دانید چه؟ آنها از یکدیگر جدا شده دو گروه یا دو فرقه را تشکیل دادند. برادران خدا رحم کند! چنین کاری در راستای میل شیطان است. این همان خواسته‌ی اوست. بله، خودتان...

۱۰۰ جا دارد توجه کنید که در اصل اشکال نه از میسیون ایمان رسولی است و نه-نه از مجموعه‌ی مقابل که همان جماعت پنطیکاستی باشد. خیر. از قرار معلوم در هر دو گروه درست مانند این جمع حاضر افراد نازنینی پیدا می‌شوند. عرضم به حضور شما، اشکال از سیستم است.

۱۰۱ چنانکه بارها گفته‌ام، کاتولیک‌ها مصداق این مطلب هستند. اگر شخص کاتولیکی برای نجات به مسیح متکی باشد، نجات یافته است. قطعاً درست است. در عوض اگر به کلیسا متکی باشد، هلاک خواهد شد. بر همگی شما برادران پنطیکاستی پیداست که اگر برای رستگاری به کلیسای پنطیکاست خود دل خوش کنیم «از تمامی آدمیان بدبخت‌تر هستیم» درست است زیرا هلاک خواهیم شد. درست است.

۱۰۲ اما اگر نگاه ما متوجه عیسی مسیح باشد، نجات یافته‌ایم «به ایمانت» (به چه؟) به یک کار تمام شده. و این امور کوچک عملی و عنوان‌ها باعث ایجاد تمایز نمی‌شود.

۱۰۳ با این اوصاف به برادر سیزم گفتم... و برادر نس، «در جواب به سؤال شما» گفتم: «حال، من طرف هیچ یک از شما برادران را نمی‌گیرم. ولی بر من روشن است وجود منازعه گویای این است که هر دو در اشتباه هستید. ملاحظه می‌کنید؟ من هم ترجیح می‌دهم با وجود آموزه‌ای نادرست در قلب خود صادق باشم تا اینکه با قلب نادرست صاحب آموزه‌های کامل باشم.» ملاحظه می‌کنید؟ گفتم: «در نهایت، قلب شما مهم است.»

۱۰۴ روش شناخت و تشخیص من این است که اگر با وجود عملکرد و مخالفت و سخنان کسی درباره‌ی خودم، نتوانم او را مانند دیگران از صمیم قلب محبت کنم معنی‌اش این است که درونم بیمار است. از قرار معلوم، منظورم محبت از روی وظیفه نیست بلکه محبتی است که از درون قلب بجوشد. درست است زیرا این... اهمیتی ندارد اگر او...

۱۰۵ چندی پیش برادر عزیزی، از برادران گرامی کلیسای مسیح آمد. او در آن جمع بلند شد و گفت: «این مرد یک شیطان است.» ملاحظه می‌کنید؟ گفت: «او درباره‌ی روح‌القدس صحبت می‌کند.» و باز در ادامه گفت: «اصلاً چنین پدیده‌ای وجود خارجی ندارد. تنها دوازده رسول روح‌القدس را دریافت کردند. و-و به همین ترتیب [قدرت] شفای الهی تنها به دوازده رسول داده شده بود.» و نیم ساعت مشغول سخنرانی شد.

۱۰۶ و من گفتم: «برادر، یک لحظه. گمان می‌کنم باید به من فرصتی دهید تا از آن دفاع کنم.» ادامه دادم: «شما می‌گویید جایی که کتاب مقدس سخن می‌گوید شما صحبت می‌کنید و جایی که سکوت می‌کند شما نیز سکوت اختیار می‌کنید.»

و او در جواب گفت: «این روش ماست.»

۱۰۷ عرض کردیم: «پس بر اساس ادعای شما تنها دوازده رسول روح القدس را دریافت کرده‌اند ولی به گفته‌ی کتاب مقدس در زمان نزول روح القدس با احتساب زنان و همگان صد و بیست نفر در بالاخانه حاضر بودند. بفرمایید به من بگویید بر اساس تفکر شما پولس هم از روح القدس بی‌بهره بود؟ زیرا پیداست پولس پس از آن رخداد روح القدس را دریافت کرد در حالی که بر اساس ادعای شما عطای شفا ویژه‌ی دوازده رسول بود. چند روز بعد استیفان که از گروه دوازده رسول نبود، وارد شد. او واعظ هم نبود بلکه از شماسان بود. او در زمان سرکشی خود به سامره، ارواح شریر را اخراج می‌کرد.» و گفتم: «خوب برادر بفرمایید!» سراسر سکوت شد بله، دقیقاً در جایی که به قولی رعایت سکوت بر او حکم می‌شد.

۱۰۸ پس از پایان بحث گفتم: «اما از اینکه مرا شریر خواندید شما را می‌بخشم زیرا می‌دانم که از روی غرض‌ورزی نبود.»

۱۰۹ پس از پایان بحث او جلو آمد و گفت: «تنها می‌توانم یک چیز بگویم. شما روح مسیح را دارید.»

۱۱۰ گفتم: «برادر خلاصه من کیستم، از شیطان هستم یا از مسیح؟» ملاحظه می‌کنید؟ می‌بینید؟

۱۱۱ عرض خدمت شما محبت من نسبت به این آقا بر او روشن بود هر چند ناسازگار و سراپا ناهمسو بود جدا از زخم زبانی که می‌زد. او...

۱۱۲ من شکارچی هستم و تمام عمر خود را با جانوران وحشی سر و کار داشته‌ام. و دسته‌ای گفته‌اند: «چطور...» از قرار معلوم، با چاقویی کار خرسی را یکسره کرده بودم. گفتند: «مگر از آن خرس نمی‌ترسیدید؟»

۱۱۳ گفتم: «نه. اگر از خرس ترسیده بودم او کار مرا یکسره می‌کرد.»

۱۱۴ اما ملاحظه کنید که تظاهر برای آنها کارساز نیست. حیوانات متوجه می‌شوند که از آنها ترسیده‌اید یا خیر. اگر از یک اسب ترسیده باشید، نگاه کنید که اسب چه کار خواهد کرد. او به شما لگد می‌زند. توجه دارید؟ پس اگر ترس را به خود راه دهید... تظاهر کارساز نیست بلکه باید به راستی عاری از ترس باشید.

این مطلب در مورد شیطان نیز صدق می‌کند.

۱۱۵ همین قاعده در میان انسان‌ها نیز مصداق دارد. محبت شما نسبت به انسان‌ها باید از دل بجوشد. تظاهر به محبت کارساز نخواهد بود. به قولی رنگ چهره خبر می‌دهد از سر درون. درست است. باید به راستی مردم دوست باشید و مردم باید محبت شما را ببینند. پیداست که در این مطلب، اصلی نهفته است.

۱۱۶ و چند روز پیش آقای به خانم زنگ زدند و پرسیدند: «برادر برانهام هستند؟»

[همسرم] پاسخ دادند: «خیر.»

۱۱۷ پرسیدند: «بسیار خوب، می‌خواهم چیزی بگویم. من هر چند در زمینه‌ی الهیاتی با ایشان مخالف هستم اما اذعان می‌کنم که ایشان خادم مسیح هستند.»

۱۱۸ بله و قبل از اینکه عازم شوم نامه‌ای به این مضمون برابم فرستادند: «من به زودی پیش از بازگشت شما با این دنیا وداع می‌کنم ولی در پی آن تعمیم روح‌القدس هستم که شما در موردش صحبت می‌کنید.»

۱۱۹ اگر به جای آن شما... فرض کنید به او پاسخ می‌دادم: «شما مهم نیستید. فرقه‌ی قدیمی شما سراسر مشکل است. و- و اعضای کلیسای مسیح افراد مهمی نیستند. شما مهم نیستید. اصلاً شما- شما شیطانی هستید.» هرگز وسیله‌ی برکت برای او نمی‌شدم. اگر محبت من به این آقا تنها در حد شعار و تعارف بود بی‌آنکه از دل بجوشد، او قضیه را تشخیص می‌داد، به همین سادگی. باید از دل بجوشد.

۱۲۰ و در شب‌هایی که با [مسح] تمیز پشت منبر می‌روم، این مسئله را مشاهده می‌کنید. نگران نیستم. شام نمی‌خورم، روزه می‌گیرم و دعا می‌کنم و در اتاق می‌مانم. زیرا خدا به من وعده داده که آن را انجام می‌دهد. پس بدون هیچ سایه‌ای از تردید می‌روم زیرا خدا وعده داده که آن را انجام می‌دهد. از این رو ملاحظه کنید... از انگیزه و هدفم برای گسترش ملکوت خدا آگاهم.

۱۲۱ گرایش آدمیان چه به این سو چه به آن سو یا عضویت آنها به کلیسایی خاص برابم چندان اهمیتی ندارد. مهم آن است که نزد مسیح بیایند و بس. این نگرش قلبی من است. ملاحظه می‌کنید؟ پس در این شرایط اگر هم به کلیسای مسیح بپیوندیم، خللی پیش نمی‌آید. درست است. اگر کسی... برایم مهم نیست که شخص از کدام کلیسا باشد بلکه مهمتر آن است که برادر خود را دریابم.

۱۲۲ پس عرض کردم: «برادر نس، اصل طرح اختلافات نیست...» اکنون مایلیم... برادر آیا اجازه است از این استفاده کنیم؟ [برادر پاسخ داد: «بله.»- گروه تألیف] گفتم: «مایلم مطلب را بازگو و روشن کنم.» در این فضا می‌توانم برای شما برادران عزیز مطلب را بازگو کنم. گفتنی است که بازگویی این مطلب در جماعت‌های شما درست نیست. از شما خواهش می‌کنم لطفی در حق من انجام بدهید، بله همین- همین- همین که مرا همچنان برادر خود بدانید. می‌دانید؟ و اگر من در اشتباه هستم از شما توقع بزرگواری دارم. با توجه به اینکه در این جمع عزیزانی از هر دو گروه یگانه‌انگاران و جماعتی‌ها و همین‌طور سه‌گانه‌انگاران حضور دارند، جا دارد در این خصوص شفاف‌سازی کنم.

۱۲۳ در این فرصت می‌خواهم این مطلب را عرض کنم. جسارتاً عرض کنم که از نگاه من وجود مناقشه در میان دو گروه، خود گویای این مطلب است که هر دو به خطا رفته‌اند چون انگیزه‌ها پشت تعریف اهداف نادرست، راه به جایی نخواهند برد. درست است.

۱۲۴ دسته‌ای از مردم گفته‌اند: «برادر برانهام، شما جیزز اوئلی هستید.» می‌خواهم به شما بگویم این ادعای نادرستی است. من جیزز اوئلی نیستم.

۱۲۵ کسی می‌گوید: «برادر برانهام، شما سه‌گانه‌انگار هستید؟» خیر، آقا. من سه‌گانه‌انگار نیستم. مسیحی هستم. من- من- من نمی‌خواهم... واژه‌ی سه‌گانه‌انگار یا «سه‌گانگی» حتی در کتاب مقدس نیامده است. من به سه فردیت الهی اعتقاد ندارم.

۱۲۶ ایمان دارم که خدا یکتاست هر چند در سه جایگاه یعنی پدر و پسر و روح القدس. دقیقاً به همین دلیل به ما حکم شده است به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهیم. ایمان دارم خدا کنار پایینیان می آید، به عبارتی نازل می شود.

۱۲۷ گفتنی است ستون آتشین شکل نخستین ظهور خدا بر آدمیان بود. شما به این امر ایمان دارید، مگر نه؟... بر هر خواننده‌ی کتاب مقدس پیداست که آن ستون آتشین که در فضای بیابان بود همان لوگوس یا به سخنی همان فرشته‌ی عهد است که همانا مسیح باشد.

۱۲۸ او در همین راستا گفت... او بود... او نبود... فکر می‌کنم او در باب ۶ انجیل یوحنا چنین گفته باشد: «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» او همان «من هستم» بود.

۱۲۹ پس خدا بود همان قدوس. اگر انسانی کوه را لمس می‌کرد باید کشته می‌شد، ملاحظه می‌کنید. بسیار خوب. به این ترتیب همان خدا بر آن شد تا راهی برای بازگشت در آفرینشی که خود هستی داده بود، بگشاید. پیداست که او نمی‌توانست به آنها نزدیک شود زیرا آنها گناهکار بودند و خون بزها و گوسفندان هیچ گناهی را بر نمی‌داشت. ما از این قضیه آگاهیم. آن خون تنها گناه را می‌پوشاند و بس.

۱۳۰ اما با این توصیف همان خدا که ستون آتشین بود در قالب پسر خود تن گرفت. او به این ترتیب در کسوت بدنی معروف به خداوند عیسی مسیح ساکن شد. به گفته‌ی کتاب مقدس «در وی پری الوهیت ساکن بود.» عیسی هم گفت... بله در اول تیموتائوس ۳:۱۶ آمده است: «بالاجماع سرّ دینداری عظیم است.» عرضم به حضور شما، اگر آنها آن را عظیم خواندند پس چرا ما چنین نکنیم؟ «سرّ الهی عظیم است زیرا خدا در جسم ظاهر شد و به فرشتگان مشهود گردید و به جلال بالا برده شد.» و غیره. او در همین راستا در یوحنا ۱۴ خطاب به توماس چنین گفت: «وقتی که مرا دیده‌اید پدر را دیده‌اید. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟» به گفته‌ی کتاب مقدس «خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی می‌داد.»

۱۳۱ پیداست که ممکن نیست خدا سه شخص باشد، سه خدا. باز گفتنی است که به همین ترتیب ممکن است عیسی پدر خود باشد، در یک. ملاحظه می‌کنید؟ با این توصیف، هر دو ادعا از بنیاد نادرست هستند.

۱۳۲ اکنون اگر توجه کنید جایی نیست... اگر به سه خدا قائل باشیم کافریم. ما به این مسئله واقفیم.

۱۳۳ چنانکه یکی از یهودیان در گفتگویی به من گفتند: «کدام یک خدای شماست؟ از پدر، پسر، یا روح القدس کدام یک خدای شماست؟ کدام یک خدای شماست؟»

و من عرض کردم: «سه خدا در کار نیست.»

۱۳۴ گفتند: «امکان ندارد خدایی که سه تکه شده است را به یهودیان بقبولانید.»

گفتم: «خیر، آقا.» گفتم...

۱۳۵ عرض به حضور شما، جان رون در فوت و این از نابینایی شفا یافت. شما می‌دانید که خاخام در میشاوا... یا در فوت... در بندر بنتون بود. او چنین گفت: «امکان ندارد خدایی که سه تکه شده است را به یهودیان بقبولانید.»

۱۳۶ گفتم: «قطعاً چنین نمی‌کنم.» پرسیدم: «جناب خاخام، آیا باور به صحف انبیا برای شما دشوار است؟»

پاسخ دادند: «خیر.»

۱۳۷ عرض کردم: «در اشعیا ۹:۶ در مورد چه کسی صحبت می‌شود؛ برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد، اسم او مشیر و خدای قدیر و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.»

ایشان گفتند: «منظور مسیح موعود بود.»

پرسیدم: «پس جناب خاخام، چه ارتباطی بین مسیح موعود و خدا وجود خواهد داشت؟»

او پاسخ داد: «او خدا خواهد بود.»

۱۳۸ «فکر من همین بود.» ملاحظه می‌کنید؟ پس پیداست که کاملاً درست است. این هویت اوست. من هم عرض کردم: «بفرمایید به من بگویید در کجا عیسی اعمالی که به عنوان نبی باید انجام می‌داد را به ظهور نرساند؟» ایشان گریه‌کنان قدم می‌زدند. گفتم: «به برکت آن، جان رون بینایی خود را باز یافت.» ملاحظه می‌کنید؟

ایشان هم گفتند: «مبادا فرزندی به خدا نسبت دهیم!»

۱۳۹ پاسخ دادم: «طبق نبوت نبی درباره‌ی کارهای آینده‌ی خدا، یهوه بزرگ بر زنی سایه افکند، به عبارتی خدا سلول خونی آفرید. و از آن سلول خونی بدن مسیح شکل گرفت.»

۱۴۰ «جناب خاخام، بر عهد عتیق دقیق شوید.» گفتم: «در آن زمان مردم بره‌ای برای تقدیم قربانی اختیار می‌کردند. آدمی با علم بر تخطی خود از احکام الهی بره‌ای را برمی‌داشت. به همین ترتیب به گناهان خود اعتراف می‌کرد و برّه ذبح می‌شد. تا هنگامی که... با قرار دادن دست‌های خود بر روی برّه معترف می‌شد که سزای گناهش مرگ بود ولی برّه به جای او جان باخت. و سلول خونی شکسته شد. او تا برون شدن آخرین نشانه‌ی زندگی آن زبان بسته و سفت شدن بدنش آن را در دست خود نگه می‌داشت. آنگاه کاهن بر روی آتش و آن مذبح برنجین داوری خون‌پاشی می‌کرد.»

۱۴۱ سپس گفتم: «آن شخص با این آگاهی که برّه جای او را گرفته بود مکان را ترک می‌کرد. اما همان هوس‌ها که در زمان ورود به آن مکان در او بود باز در زمان ترک آنجا سر جای خود باقی مانده بود. از قرار معلوم [قربانی] قادر نبود گناه را بردارد. ملاحظه می‌کنید؟ اما از این رو، «عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یکبار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند.» در آن مکان هر سال قربانی تقدیم می‌شد.» عرض کردم: «اما... این بار، عبادت‌کنندگان بعد از آنکه یکبار پاک شدند دیگر حس گناه را در ضمیر خود نمی‌داشتند.» زیرا...

۱۴۲ «جناب خاخام جا دارد توجه کنید. آن اندک حیاتی که در هموگلوبین سلول جاری است از یاخته‌ی مرد نشأت می‌گیرد و در وجود زن مأوا می‌گیرد. زن یاخته‌ی ماده را به بار می‌آورد. هر چند مرغ می‌تواند بدون دخالت پرنده‌ی نر تخمگذاری کند ولی پیداست که در چنین شرایطی جوجه‌ای حاصل نمی‌شود.»

۱۴۳ و گفتیم: «خدا، که در بزرگی بی‌قیاس است و زمان و مکان را سراسر پُر می‌کند در کسوتی ناچیز همچون جنینی کوچک در رحم یک زن جای گرفت.» و سپس گفتیم: «هنگامی که امروزه نجات می‌یابیم... عیسی نه یک یهودی بود نه یک غیریهودی زیرا یاخته‌ی ماده تنها تن را به بار می‌آورد. آن خون الهی حامل حیات الهی بود. پس ما-خودمان... به گفته‌ی کتاب مقدس: «ما به خون الهی نجات یافته‌ایم.» ملاحظه کنید، پس او نه یهودی بود، نه غیریهودی؛ او خود خدا بود. پس هرگاه پای مذهب می‌آییم و با ایمان بر روی او [آن بَرّه اعظم] دست می‌گذاریم و اشک و درد در جلجتا را حس می‌کنیم، به گناهان و اشتباهات و مرگ او به جای خودمان معترف می‌شویم!

۱۴۴ عرض کردم: «چنانکه معلوم است... خون بَرّه راه برگشت به آن نداشت، خونی که... سلول شکسته شد و آن زندگی که در شکستن این سلول خونی بَرّه رها شده بود نمی‌توانست به عبادت‌کنندگان برگردد. از قرار معلوم آن زندگی حیوانی با زندگی انسانی سازگاری نداشت.»

۱۴۵ «اما این بار زمانی که آن سلول خونی الهی شکسته شد صرفاً یک انسان نبود. زندگی خدایی رها شد. پس هرگاه عبادت‌کننده با ایمان بر روی پسر خدا دست می‌گذارد و به گناهان خود اعتراف می‌کند صاحب زندگی آدمی بیگانه نمی‌شود بلکه زندگی خدایی به او برمی‌گردد. زندگی خدایی همان زندگی جاوید است. واژه‌ی زوئه [Zoe] در گزار به «زندگی خود خدا» اشاره می‌کند. خدا وعده داده ما را از زوئه یا به تعبیری از زندگی جاوید برخوردار کند. پیداست که ما پسران و دختران خدا هستیم. موضوع از این قرار است.»

۱۴۶ عرض کردم: «پس سخن از چیست؟ سخن از نزول خداست. در آن کیفیت ظهور نخستین «هیچ آدمی قادر نبود او را لمس کند» زیرا آدمی گناهکار است. پس او در یک قالب بدنی نزول فرمود باشد که خود طعم گناه را بچشد... تا گناه را بردارد. آری چون خدا عادل است پس با این توصیف این تنها راهکار الهی ممکن بود.»

۱۴۷ خدا بر بشریت تسلط دارد. فرض کنید من هم بر این حضار همان تسلط را داشتم و می‌گفتم: «اولین کسی که به این ستون نگاه کند، می‌میرد.» و فرض کنید تامی هیکس به آن نگاه کند؟ به همین ترتیب به جایش کارل-... را برمی‌دارم ... «برادر کارلسون تو به جای او بمیر.» این عادلانه نیست. فرض کنید بگویم: «لئو، تو منشی من هستی. تو به جای او بمیر.» این عادلانه نخواهد بود. «پسرم، بیلی پل، به جای او بمیر.» این حرکت عادلانه نخواهد بود. تنها راهکار عادلانه این است که من خود جای او را بگیرم.

۱۴۸ و این درست همان راهکار الهی بود. او یا به عبارت دقیق تر خدا، روح است. پس در همین راستا دست به آفرینش زد... و به این ترتیب در نقشی دیگر وارد صحنه شد. یهوه در کسوت کوچکی آمد، این امر درخور تأمل است. در طولهای بر توده‌ای از کود به دنیا آمد هر چند می‌توانست به صورت آدم بالغی ظاهر شود. یهوه در کسوت کوچکی چون پسر بچه‌ای بازی می‌کرد. یهوه در همان کسوت کوچک مانند کارگر نجاری مشغول شد. یهوه در کسوت کوچکی دوران نوجوانی را تجربه کرد. یهوه در کسوت کوچکی در میان زمین و آسمان آویزان شد در حالی که مردانی مست بر صورت مبارکش آب دهان انداختند و سربازان بر او تف کردند. یهوه در راه فرزندان خود جانفشانی کرد. یهوه در جایگاه فدیه‌گر مرگ را تجربه کرد، نه شخص دیگر بلکه خود خدا! ملاحظه می‌کنید، او صاحب جایگاه الهی بود. چرا چنین کرد؟ چون در پی راهی برای بازگشت در دل آدمی بود.

۱۴۹ [خدا] در آن مقام لمس‌ناپذیر بود ولی در این مقام دست‌های ما او را لمس کردند. پرسش اینجاست که خدا با تقدیم این بدن چه کرد؟ او به اصطلاح یهوه در ما شد. ما بخشی از وجود او شده‌ایم. در روز پنطیکاست، ناگهان ستون آتشین منقسم شد و زبانه‌های آتشین بر سر تکاتک افراد فرود آمد. به این ترتیب منقسم شدن خدا در جمع کلیسای الهی معلوم شد.

۱۵۰ برادران، ای کاش به هم نزدیک شویم تا قسمت‌های این امر الهی یکجا جمع شود! به برکت تقرب در میان ما، از پُری یهوه برخوردار می‌شویم. اما زمانی که یکی مسئله‌ی زبان‌ها را مطرح می‌کند و دیگری تعمید را، چگونه این امر امکان‌پذیر می‌شود؟ پیداست که هر کس در این یا آن گوشه پاسبان زبانه‌ای از آن آتش می‌شود. جا دارد به اتفاق، قسمت‌های آن آتش را یکجا جمع کنیم.

۱۵۱ به گفته‌ی کتاب مقدس در زمان نزول خدا در مناسبت پنطیکاست «زبانه‌های آتش بر روی آنها نازل شد». آنها... به اصطلاح «زبانه‌های آتش» زبانه کشیدند. ستون آتش خود را میان جماعت منقسم و بخش‌بخش کرد تا پیوند برادری برقرار شود. «در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم، پدر در من و شما در من هستید.» و ما یک هستیم. ما یک هستیم و نه جدا از هم.

۱۵۲ از قرار معلوم، یهوه خدا بر فراز اینجا بود و به علت قانون تقدس خود نمی‌توانست بشریت را لمس کند. یهوه خدا به خاطر ما گناه شد و بها را پرداخت باشد که یهوه خدا بتواند نازل شده در ما زندگی کند. خدا فوق از ما، خدا در کنار ما، خدا در ما. منظور جمعی از خدایان نیست بلکه منظور خود خداست! استادان در کوشش برای درک این امر عقل خود را از دست می‌دهند. اینجا-اینجا سخن از یک مکاشفه است. این مطلب باید بر شما مکشوف شود.

۱۵۳ پس با این توصیف وقتی زمان تعمید فرامی‌رسد بسیاری از مردم... برادران این مسئله بر شما تکلیف شده است. یا چنانکه پیش‌تر به برادر سیزم و برادر نس عرض کردم اگر... مناقشه در گرفت. چه بسا بسیاری از شما عزیزان فرهیخته در این جمع از من شایسته‌تر باشید اما من در این مورد بسیار تحقیق کرده‌ام. در همین راستا

نوشته‌های پدران پیشانیقیه‌ای شورای نیقیه و تمامی مورخان و سایر مطالب مربوطه را مطالعه کرده‌ام.

۱۵۴ این موضوع در شورای نیقیه مطرح شد. هر دو جناح به خطا رفتند. از قرار معلوم در مقابل گرایش افراطی، کلیسای کاتولیک به تثلیث و دیگران به یگانه‌نگاری روی آوردند و به این ترتیب هر دو جناح به بیراهه رفتند. کاملاً درست است پیداست که چنین وضعیتی جلوه‌گر دخالت بشر است.

۱۵۵ شایسته است ضمن پرهیز از هرگونه خیالبافی در این باب مسئله را به خود خدا محول کنید. همین بس که برای یکدیگر برادر باشیم. پس ضمن ادامه‌ی سلوک اجازه دهید خدا خود وارد عمل شود. چنانچه خدا نامتناهی و آگاه بر هر امری باشد، پایان را از آغاز منظور کرده است پس در این شرایط از دست ما چه کاری برمی‌آید؟ پس همین بس که به سلوک خود ادامه دهیم. چنانکه دیشب عنوان کردم شایسته است با یوشع اعظم خود هماهنگ باشیم.

۱۵۶ درخور توجه است که اگر سه خدا وجود دارد... تنها می‌خواهم مضحک بودن مسئله را نشان دهم. اگر سه خدا در کار باشد پس عیسی پدر خود... بوده، پیداست که در چنین یگانگی عیسی نمی‌توانست پدر خود بوده باشد. و اگر سه خدا در کار باشد او از یک باکرده متولد نشده. حال چطور بسیاری... [برادر برانهام با کمک سه شی چیزی را نشان می‌دهد-گروه تألیف] فرض می‌کنم / این خدای پدر باشد، / این خدای پسر و / این خدای روح القدس.

۱۵۷ اکنون شما برادرانی که [از فرقه‌های] مختلف اینجا حضور دارید، برای لحظه‌ای دقیق شوید می‌گویم مسئله‌ای را بازگو کنم تا بر شما روشن شود. دعای من این است که خدا این بصیرت را به شما عنایت کند. حال توجه داشته باشید که هر دو به یک چیز ایمان دارید ولی شریک با رسوخ در میان شما این موضوع را ابزار تفرقه کرده است. درست همان چیز است و من هم به یاری خدا و به سلاح کتاب مقدس الهی این مسئله را برایتان اثبات می‌کنم. اگر در کتاب مقدس نبود پس آن را قبول نکنید. درست است.

۱۵۸ اما حال نگاه کنید. [برادر برانهام با کمک سه شی چیزی را نشان می‌دهد-گروه تألیف] این چیست؟ خدای پدر، / این خدای پسر است، / این خدای روح القدس است. بسیار خوب، بفرمایید در حالی که این سه یعنی پدر، پسر و روح القدس را آنجا جاگذاری می‌کنم، کمی مکث کنیم.

۱۵۹ فرصت ندارم تا این را انجام دهم. من... [برادران می‌گویند: «ادامه دهید! ادامه دهید!»-گروه تألیف] عرضم به حضور شما، تا حد امکان سریع این کار را می‌کنم. برادران مرا ببخشید اما من-من-من هیچ گاه فرصت نداشتم با شما صحبت کنم و مایلم این کار را انجام دهم.

۱۶۰ پس توجه کنید، خدای پدر، پسر، روح القدس. با چنین توصیفی پدر عیسی که بود؟ خدای پدر عیسی مسیح بود. ما به آن ایمان داریم. درست است؟ [جماعت می گویند: «آمین.» - گروه تألیف بسیار خوب.

۱۶۱ اکنون هنگامی که در مورد متی ۱۹:۲۸ صحبت می کنیم جایی که عیسی می گوید: «بروید امتها را شاگرد سازید و آنها را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید.» ده روز بعد پطرس می گوید: «توبه کنید و در نام خداوند عیسی مسیح تعمید گیرید.» تناقض آشکاری وجود دارد. حال، بیایید... وجود دارد...

۱۶۲ همه شهادت داده اند. چنین است. برادران، این اعتقاد من است و آن را در حضور شما بازگو می کنم. پشت منبرها این مسئله را بیان نمی کنم چون به خودتان ربط دارد. اما ما میله آنچه در هر دو جناح می بینم را خدمتان نشان دهم باشد که روح القدس آن را برای شما مکشوف سازد، ملاحظه می کنید.

۱۶۳ پس صحبت از متی ۱۹:۲۸ است. اگر - چنانچه متی ۱۹:۲۸ با اعمال ۲:۳۸ در تضاد باشد پس در کتاب مقدس تناقضی پیدا شده است. در این صورت ارزش کتاب مقدس کمتر از کاغذ چاپ آن می شود.

۱۶۴ ولی با دقت بیشتر بر شما روشن می شود که در متی باب ۱۶ عیسی پطرس را از مکاشفه برخوردار کرد و کلیدها را به او سپرد.

۱۶۵ اکنون به یاد داشته باشید کتاب مقدس در قالب الهیات پرداخته‌ی دست بشر، مکشوف نشده است.

۱۶۶ از ابتدا مکاشفه‌ای در کار بود. چرا هابیل قربانی نیکوتر از قائن به خدا تقدیم کرد؟ [زیرا] «بر او مکشوف شده بود» که قربانی شامل انواع هلو، سیب، پرتقال و سیب نبود. برادر، اگر سیب چشمان زنان نسبت به عریانی خود را باز می کند پس جا دارد دوباره به سیب روی بیاوریم. شما چنین فکر نمی کنید؟ خوب، شاید این توهین به مقدسات و شعائر مذهبی تلقی شود ولی هیچ غرضی ندارم. اما سیب در کار نبود. خیر، آقا. اکنون اگر چنین باشد، پیداست که «بر هابیل مکشوف شده بود» که او از خون پدر خود است. به این ترتیب او به برکت مکاشفه، خون را تقدیم کرد. همه چیز بر پایه‌ی مکاشفه بنا شده است.

۱۶۷ پس در چنین فضایی ماهیگیر عامی و پیر بی بهره از تحصیلات کافی را در نظر بگیرید... به گفته‌ی کتاب مقدس او عامی و مکتب نرفته بود. اما در حالی که ایستاده بود، عیسی پرسید: «من را که پسر انسانم چه کسی می داند؟»

۱۶۸ یکی می گوید: «تو - تو موس...» یا «آنها - آنها تو را موسی می دانند.»
«آنها مرا که می دانند؟»

یکی گفت: «تو ارمیا یا یکی از انبیا هستی و این، آن و یا دیگری.»

۱۶۹ او گفت: «این اصل مطلب نیست. پس از شما می پرسم. شما مرا که می دانید؟»

۱۷۰ پطرس بلند شده و پاسخ داد: «تو پسر خدا هستی.»

۱۷۱ و او گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون، پسر یونا.» این سخن جای دقت دارد. «جسم و خون این را بر تو مکشوف نکرد بلکه پدر من که در آسمان است.» ملاحظه می‌کنید؟

۱۷۲ آری پیداست که بر اساس ادعای کلیسای کاتولیک، او کلیسای خود را بر پطرس بنا کرد. این ادعای نادرستی است.

۱۷۳ در همین حال کلیسای پنطیکاست مدعی شده که: «او بر روی خودش بنا کرد.» اما اکنون اگر مایلید درباره‌ی صحت چنین ادعایی بدانید، خوب دقت کنید.

۱۷۴ از قرار معلوم او آن را بر مکاشفه‌ی روحانی از کیستی خود بنا کرد زیرا در همین راستا گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون پسر یونا. جسم و خون این را بر تو مکشوف نکرد. به تو می‌گویم ای شمعون، بر این صخره.» (چه صخره‌ای؟ مکاشفه) «من کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.» [برادر برانهام سه بار بر روی میز منبر می‌کوبد-گروه تألیف]

۱۷۵ پیداست که در زمان بیان متی ۲۸، پطرس هم حضور داشت. با این وجود او ده روز بعد باز با برخورداری از آن مکاشفه حاضر شد و در نام «خداوند عیسی مسیح» تعمید داد. چرا این کار را کرد؟ برادر، گفتنی است که او از مکاشفه‌ی الهی و کلیدهای ملکوت برخوردار بود.

۱۷۶ ولی چه بسا برای دقایقی اسباب رنجش خاطر دسته‌ای از شما عزیزان حاضر بشوم اما باز یک دقیقه شکبیا باشید. در هیچ جای کتاب مقدس عنوان نشده که کسی به «نام پدر، پسر، روح‌القدس» تعمید گرفته باشد. در نگاشته‌های مقدس یک مورد هم پیدا نمی‌شود. اگر موردی یافت می‌شود، اعلام کنید. و اگر پیش از شکل‌گیری کلیسای کاتولیک چنین موردی را در جایی از تاریخ مقدس سراغ داشته باشید لطفاً آن را ارائه دهید. چنین موردی جایی پیدا نمی‌شود و حقیقت غیر از این نیست.

اما از شما یگانه‌انگاران می‌خواهم یک دقیقه تحمل کنید، ثانیه‌ای بیشتر طول نمی‌کشد.

۱۷۷ حال، هیچ جایی نیست که... کسی متنی از نگاشته‌های مقدس را به من نشان دهد که مؤید برگزاری آیینی کتاب مقدسی با ذکر «پدر، پسر، روح‌القدس» باشد. بر شماست که تشریف بیاورید و به من نشان دهید کجا کسی با چنین شیوه‌ای تعمید گرفته باشد.

۱۷۸ خوب دسته‌ای از مردم می‌گویند: «بسیار خوب، من به گفته‌ی عیسی عمل می‌کنم نه به گفته‌ی پطرس.» اگر آنها با هم مخالف باشند، تکلیف ما چیست؟ به فرض اینکه [کلام] سراسر از خدا نباشد، پس بفرمایید بگویید کدام بخش از کتاب مقدس درست است؟

۱۷۹ باید سراسر همساز و هماهنگ باشد و این امر تنها به برکت مکاشفه‌ی خدا میسر می‌شود. آموزشگاه‌های ما هرگز آن را به ما نمی‌آموزند. باید آن را از دریچه‌ی مکاشفه دید.

۱۸۰ آنگاه اگر آن دو آقا تا آن اندازه ناهمسو هستند پس ما کدام کتاب مقدس را می‌خوانیم؟ از کجا بدانم یوحنا ۱۴ درست است یا خیر؟ از کجا بدانم آیا یوحنا ۳ درست است یا خیر؟ چگونه، چگونه، چگونه بدانم؟ ملاحظه می‌کنید؟

۱۸۱ ولی آگاهی از درستی کتاب مقدس، یقین به صحتش و پایداری در آن، تنها راه ایمان به خداست. چه بسا از درک آن ناتوان باشیم ولی در عمل از آن پیروی می‌کنم.

۱۸۲ زمان برخورد با چنین تناقض‌هایی برای درک امور، به پیشگاه خدا می‌روم. و همان فرشته که مرا در جلسه و در شب ملاقات می‌کند این امر را به من تعلیم داد. ملاحظه می‌کنید؟ پس جا دارد برای دریافت صحت و کیفیت امر، بیشتر دقت کنید.

۱۸۳ اکنون متی ۱۹:۲۸ را در نظر بگیریم، برای دقایقی به آن دقیق شویم. به همین ترتیب می‌خواهم اعمال ۲:۳۸ را بررسی کنم، همان جایی که پطرس گفت: «خداوند عیسی مسیح» در حالی که در متی آمده: «پدر، پسر، روح‌القدس».

۱۸۴ حال گوش کنید. او گفت: «آنها را تعمیم دهید...» نه، «در نام پدر، در نام پسر، در نام روح‌القدس» او هرگز این جمله را به کار نبرد. این چنین نبود که: «نام... در نام... در نام».

۱۸۵ به هیچ عنوان نگفت: «آنها را در نام‌های پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهید». زیرا معقول نیست.

۱۸۶ «آنها را در نام (ن-ا-م) پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهید.» درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین»-گروه تألیف] «... پدر، پسر و روح‌القدس» حرف ربط «و، و، و».

۱۸۷ نه، «نام‌ها»، نه «در نام پدر، نام پسر، نام روح‌القدس»، نه «در نام‌های پدر، پسر و روح‌القدس» بلکه «در نام»؛ نام به شکل مفرد آمده است «[نام] پدر، پسر و روح‌القدس». پرسش اینجاست که کاربرد کدام یک از آنها در برگزاری تعمیم درست است؟ سخن از یک نام است، نامی واحد. پس کدام یک از آنها؟ آیا «پدر» نام درست است یا «پسر» نام درست است یا «روح‌القدس» نام درست است؟

۱۸۸ یک «نام» وجود دارد [این مسئله در زبان یونانی بسیار مهم است-گروه تألیف]. آیا درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین»-گروه تألیف] بسیار خوب، اکنون ما ایلم چیزی از شما بپرسم. چنانچه سخن از «نام» باشد، در صورتی که عیسی گفته باشد: «آنها را در نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهید...» چند تن ایمان دارند که این گفته‌ی عیسی است؟ [«آمین»] این نگاشته‌ی مقدس است. پس در متی ۱۹:۲۸ آمده است: «در نام پدر، پسر...»

۱۸۹ [مسئله‌ای توجه برادر برانهم را به خود جلب می‌کند-گروه تألیف] آیا چیزی هست که ما... خیر، گمان می‌کنم... بسیار خوب، آقا. [برادری می‌گوید: «مرا ببخشید برادر برانهم؟»] بله. [می‌خواهم نوار را عوض کنم و نمی‌خواهم چیزی را از دست بدهم.] بسیار خوب. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف] «...؟...»

۱۹۰ به این ترتیب سخن از «در نام پدر، پسر و روح‌القدس» است. برادران اینک گوش دهید. چیزی تحت عنوان نام «پدر» نداریم زیرا پدر نام نیست بلکه یک عنوان است. چیزی تحت عنوان نام «پسر» نداریم زیرا پسر یک عنوان است. چیزی تحت عنوان نام «روح‌القدس» نداریم. این همان ماهیت الهی اوست.

۱۹۱ روزی در یک جلسه‌ی خادمان به مناسبت صرف صبحانه، این مطلب را بیان کردم و یک خانم خارج از نوبت... هیچ کس مانند او مزاحمت ایجاد نکرد. او گفت: «یک دقیقه صبر کنید! عذر می‌خواهم!» گفت: «روح‌القدس یک نام است.»

۱۹۲ گفتم: «این ماهیت اوست. من آدمی هستم ولی نام من «آدمی» نیست.»

۱۹۳ این روح‌القدس است و نه یک نام. همان ماهیت اوست. البته که یک عنوان است اما یک... نیست آن-آن یک... یک نام نیست.

۱۹۴ در صورتی که گفته باشد: «در نام پدر و پسر و روح‌القدس.» و نه پدر، پسر، روح‌القدس نام نیستند. پس نام چیست؟ می‌خواهیم به درک آن نائل شویم.

۱۹۵ ولی با نگاهی موشکافانه و-و با صرف کمی زمان یا می‌خواستم بگویم با کمی صرف‌جویی در زمان، می‌توانیم آن را جمع بندی کنیم. به متی ۱۹:۲۸ توجه کنید. دقت داشته باشید که منظور من این نیست...

۱۹۶ چه بسا شماری از شما خواهران یا برادران عزیز پیش‌تر این کار را انجام داده باشید. شاید شما روزی با برداشتن و ورق زدن کتابی به جمله‌ی پایانی آن برخورد کرده باشید که می‌گوید: «جان و مری زندگی سعادت‌مندی داشتند.» بسیار خوب ولی پرسش اینجاست جان و مری چه کسانی هستند؟ جان و مری چه کسانی هستند که چنین سعادت‌مندان زندگی کردند؟ در صورتی که این مسئله برای شما در حکم معما باشد، تنها یک راه برای شناخت جان و مری وجود دارد و آن برداشتن کتاب و خواندن آن است. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»-گروه تألیف] کتاب را از ابتدا بخوانید تا هویت جان و مری بر شما معلوم شود.

۱۹۷ بسیار خوب، در صورتی که از طرفی عیسی یعنی عیسی مسیح همان پسر خدا گفت که: «بروید و امت‌ها را شاگرد سازید و آنها را در نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهید.» از طرف دیگر پیدا است که نه پدر نام است، نه پسر و نه روح‌القدس. در صورتی که این مسئله در حکم معمایی باشد جا دارد کتاب را از اول بخوانیم.

۱۹۸ اکنون در همین راستا به باب یکم متی برگردیم و از آنجا شروع کنیم. در آنجا با طی نسب‌نامه‌ی ارائه شده به آیه‌ی ۱۸ می‌رسیم.

۱۹۹ پس، خوب نگاه کنید و لحظه‌ای دقیق شوید. [برادر برانهام با کمک سه شی چیزی را نشان می‌دهد-گروه تألیف] این پدر است در سمت راست من، این وسطی پسر است و این یکی روح‌القدس. پس، این پدر عیسی مسیح است. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»] خدا پدر عیسی مسیح است. آیا همگی به این مسئله ایمان داریم؟ [«آمین.»] بسیار خوب.

۲۰۰ درخور توجه است که متی ۱۸:۱ می‌گوید:

اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون... مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه... با هم آیند او را حامله یافتند از...
 ۲۰۱ [جماعت می گویند: «روح القدس»- گروه تألیف] ولی فکر می کردم خدا پدرش باشد.

و او پسری خواهد زایید... آنها نام او را عیسی نهادند...
 و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود... نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.

به این شکل، اما چون در این چیزها تفکر می کرد ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از...

۲۰۲ [جماعت می گویند: «روح القدس است»]- گروه تألیف] ولی فکر می کردم خدا پدرش باشد. پس جا دارد از شما برادران بپرسم که آیا او دو پدر دارد؟ [«خیر»] نمی شود او [دو پدر] داشته باشد. در آن صورت او فرزندی نامشروع بود، مگر این مسئله مذهب ما را زیر سؤال نمی برد؟ پس باید بپذیرید که خدای پدر و روح القدس، به واقع همان روح واحد است. یقیناً چنین است. یقیناً همان روح است. پس ما این اصل را منظور کردیم.

و او پسری خواهد زایید و آنها نام او را عیسی نهادند. زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.
 و این همه برای آن واقع شد...

۲۰۳ اکنون نگاشته را نقل می کنم. شما واعظان عزیز با آگاهی از آن، سخنان مرا دنبال می کنید.

... تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد.

... که اینک باکره آستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است...

۲۰۴ [برادر برانهام مکث می کند. جماعت می گویند: «خدا با ما»]- گروه تألیف] «خدا با ما!» آیا درست است؟ [«آمین»]

۲۰۵ پس نام پدر، پسر و روح القدس چیست؟ [برادری پاسخ می دهد: «عیسی مسیح»]- گروه تألیف] بله، قطعاً. به همین دلیل پطرس در نام «عیسی مسیح» تعمید می داد.

۲۰۶ برای من اهمیتی ندارد شما در نام نرگس شارون، سوسن وادی‌ها، ستاره‌ی صبح و چنین عناوینی تعمید گرفته باشید. اگر قلب شما با خدا رو راست باشد، او از قلبتان آگاهی دارد.

۲۰۷ پس مسئله را شرح داده‌ام. خوب، چنانکه آنجا عرض کردم... آنجا برادر سیزم گفت: «خوب!» البته قطعاً به یگانه‌انگاران می ماند پس خود را حق به جانب می دانست.

۲۰۸ پس گفتم: «اینک می‌خواهم مسئله‌ای را خدمت شما عرض کنم.» توجه می‌کنید؟ گفتم: «اکنون می‌خواهم به شما ثابت کنم که این آقایان هر دو منظور واحدی داشتند.»

۲۰۹ متی گفت: «در نام پدر.» درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] بسیار خوب. و پطرس گفت: «در نام خداوند.» متی ۱۹:۲۸ گفت: «در نام پدر.» و اعمال ۲:۳۸ گفت: «در نام خداوند.» داود گفت: «خداوند به خداوند من گفت.» منظور چه کسی بود؟ پدر و خداوند یکی هستند. داود گفت: «خداوند به خداوند من گفت: «در دست راست من بنشین.» ملاحظه کنید. «در نام پدر، در نام خداوند.»

۲۱۰ و متی گفت: «در نام پسر.» و پطرس گفت: «در نام عیسی.» پسر چه کسی است؟ عیسی.

۲۱۱ متی گفت: «در نام روح‌القدس.» و پطرس گفت: «در نام مسیح.» سخن از لوگوس [کلام] است.

۲۱۲ پدر، پسر، روح‌القدس؛ «خداوند عیسی مسیح»؛ به شکل تمام و کمال بیان شده است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۱۳ خوب از گفته‌های برادر سیزم به بنده بگویم. برادر سیزم که از برادران یگانه‌انگار است، گفت: «برادر برانهام، درست است اما منظور از آن چنین است.»

۲۱۴ من هم عرض کردم: «پس منظور از این چنان است.» درست است. ملاحظه می‌کنید؟ گفتم: «اگر آن چنین است پس این چنان هم است. پس چرا مشاجره می‌کنید؟»

۲۱۵ گفتم: «برادران، لطف کنید این توصیه را از من بپذیرید. اگر تا به حال شخصی را تعمید داده باشم، اینجاست آنچه...»

۲۱۶ عرض کردم: «حال دکتر نس اینجا حضور دارند.» و شما... یکی از برادران عزیز چند لحظه‌ی پیش گفتند دکتر نس برای شما شخصیتی آشنا است.

۲۱۷ بسیار خوب، عرض خدمت شما، برادر هیکس اینجا، ایشان صاحب... گمان می‌کنم شما دکتر باشید. درست است؟ درست است.

۲۱۸ پس گفتم: «اگر دکتر نس که اینجا نشسته‌اند...» و در ادامه عرض کردم: «اگر می‌خواستیم...» پس زمانی که شخصی را برای تعمید کنار آب می‌برم، مانند آن مسئله را منظور می‌کنم و می‌گویم: «اینها عناوینی مربوط به نام او هستند.»

۲۱۹ گفتم: «حال برادران جماعتی از عناوین استفاده می‌کنند و برادران یگانه‌انگار از نام استفاده می‌کنند.» باز عرض کردم: «اکنون می‌خواهم به شما ثابت کنم که هر دو در اشتباه هستید و در واقع حق با من است.» شما می‌دانید که چطور باید... زمانی که جوّ میان افراد تنش‌آلود باشد اندکی شوخ طبعی برای تنش‌زدایی لازم است. گفتم: «می‌خواهم به شما ثابت کنم که هر دو شما در اشتباه هستید و حق با من است.»

۲۲۰ عرض کردم: «به احترام برادر نس باید می‌گفتم...»

۲۲۱ یا-یا برادر هیکس که از قرار معلوم در این جمع حضور دارند. باید چنین «هیکس!» را صدا می‌کردم. خوب، آیا این طرز صدا کردن درست است؟ خیر. بسیار خوب، چه می‌شود اگر بگویم: «دکتر! ای دکی! در این مورد چه؟» بی‌ادبانه به نظر می‌رسد، مگر نه؟

۲۲۲ عرض کردم: «عرضم به حضور شما این روش جماعتی‌ها است. زمانی که شما برادران جماعتی می‌گویید: در نام پدر، و پسر، روح‌القدس؛ مثل این است که بگویید: در نام کشیش، دکتر.»

۲۲۳ گفتم: «پس شما برادران یگانه‌انگار هنگامی که تعمیم می‌دهید می‌گویید: عیسی!» آنها عادت ندارند...

۲۲۴ چیز اولی‌ها تنها نام «عیسی» را به کار می‌برند. گفتنی است که عیسی‌های بسیاری وجود دارند. ولی پیداست منظور خداوند عیسی مسیح است. بسیاری... در نام «عیسی» تعمیم می‌دهند، من به هیچ عنوان با آن موافق نیستم چون هیچ نگاشته‌ای مؤید آن نیست. همین بس است که به اصل مراجع کنید تا روشن شود روشی جدا از «خداوند عیسی مسیح» صحیح نیست. به یقین که او خداوند عیسی مسیح است ولی جای شک نیست که عیسی‌ها بسیارند. و منظور مسیح همان «مسخ شده» است.

۲۲۵ باز گفتم: «حال اگر همان چیز را به برادر نس بگویم. می‌گویم آیا درست است که «ای نس!» صدا کنم؟» گفتم: «شما یگانه‌انگاران چنین لحن بیانی دارید. توجه دارید؟ ولی آیا چنین کاری بی‌احترامی نسبت به شخص تحصیلکرده و دارای مدرک دکترا نیست؟ اگر برای رسیدن به این درجه سخت تلاش کرده باشد شایسته است عنوانش ذکر شود.»

۲۲۶ و گفتم: «پس اگر بگویم: «ای دکی!» آیا برای یک خادم زشت نیست که کسی را با این عنوان خطاب کند؟» یا گفتم: «اگر تنها مسئله‌ی عنوان را در نظر بگیریم، این همان لحن بیانی شماست.»

۲۲۷ و گفتم: «هنگامی که کسی را برای تعمیم می‌برم، جلو می‌روم تا مسائلی را از او بپرسم. با شخص مورد نظر صحبت می‌کنم و نام او را جویا می‌شوم و به همین ترتیب درباره‌ی هویت و ایمان او سؤالاتی را مطرح می‌کنم.»

۲۲۸ «سپس در دعا می‌گویم، اکنون ای پدر، همان‌طور که تو به ما مأموریت دادی که به سراسر دنیا بروید و امت‌ها را شاگرد سازید...» عرضم به حضور شما برادران عزیز، از اصالت امر آگاهی دارید. «امت‌ها را شاگرد سازید و آنها را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهید و به آنها بیاموزیم هر آنچه که تو... هر آنچه که تو به ما تعلیم داده‌ای را به جا آورند.»

۲۲۹ «پس باز عرض کردم ای برادر، بر پایه‌ی اعتراف ایمان و بر حسب اقرار به گناهانت و همین‌طور ایمانت به پسر خدا، تو را به نام خداوند عیسی مسیح تعمیم می‌دهم.»

۲۳۰ در ادامه گفتم: «این روش تعمیم من است. هم عنوان‌های او را تشخیص می‌دهم و ماهیت او را. هم پدر، هم پسر و هم روح‌القدس. و دلیل اینکه عیسی گفت که...»

۲۳۱ اکنون دقت کنید. اگر چنین نباشد، در کتاب مقدس تناقض وجود دارد به عبارتی تضادی پیدا شده است. چه راهکاری خواهید داشت... اگر این برادر بودایی بلند شود و بگوید «در این مورد چه؟» زمانی که این را برایم تعریف کردند ادعایشان چه بود...

۲۳۲ هنگامی که این برادر هندی با گفته‌ی خود موریس ردهد را به چالش کشید، به او گفت: «در مورد مرقس ۱۶ چه؟» او به ناچار عقب نشینی می‌کرد.

۲۳۳ در هیچ یک از موارد ناچار به عقب نشینی نمی‌شوید. این کلام خداست. در آن پایداری کنید. تنها دعا کنید. چنین پذیرای مکاشفه شوید. سراسر کلام در هماهنگی کامل است.

۲۳۴ ملاحظه کنید، آنها هر دو قائل به اصل واحدی بودند هر چند در قالب عناوین و بیان دقیق چنین نیست. گفتیم: «حالا...»

۲۳۵ من او را باز شناختم. او پدر بود، نه خدای دیگر. او پسر بود، نه خدای دیگر. همان خدا! شما... سخن از سه جایگاه است. خدا در مقام پدری، اگر بخواهید این توصیف را به کار ببرید؛ پدری، فرزندی و همان خدا اکنون در ماست. «من با شما خواهم بود.» ضمیر شخصی «من» به کار رفته است «من با شما خواهم بود.» چنانکه می‌بینید سخن از سه جایگاه می‌شود نه از سه خدا.

حال برادر، اگر شاگردان هرگز از آن استفاده نکردند و بر...

۲۳۶ من هیچ چیزی در تخطئه‌ی مسئله بیان نمی‌کنم. بسیار خوب است. سخنم به شما این است که اگر کسی در این جمع حاضر شود و در نام «ترگس شارون، سوسن وادی‌ها، و ستاره‌ی صبح» تعمیم گرفته باشد ولی به عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده‌ی خود ایمان داشته باشد، می‌گوییم: «برادر، خدا به شما برکت دهد! حرکت کنیم!» ملاحظه می‌کنید؟ درست است. زیرا اگر در دلتان صادق نباشید، به هیچ عنوان صادق نیستید. دقیقاً چنین است. پس شما باید در دل خود بی‌ریا باشید.

۲۳۷ و گفتیم: «پس نگاه کنید. اگر برای عرض سلام خدمت برادر نس برسم خواهم گفت: «عالی جناب دکتر نس» این درست است. ایشان از خادمان هستند. باید با عنوان عالی جناب کشیش مورد احترام باشند. ایشان شخصی تحصیلکرده هستند و بسیار مطالعه کرده‌اند. ایشان دارای مدرک دکترا هستند پس باید با عنوان «دکتر» مورد خطاب قرار بگیرند. از قرار معلوم عنوان ایشان از این قرار است. نامشان نس است ولی قرار نیست من بگویم: «ای نس! ای دکی!» چنین طرز بیانی درست نیست. من می‌گویم: «عالی جناب دکتر نس.»

۲۳۸ «ملاحظه کنید، با توجه به ماهیت او صدایش می‌کنم؛ هم پدر است هم پسر و هم روح القدس، خداوند عیسی مسیح.» ملاحظه می‌کنید؟

۲۳۹ و گفتیم: «اگر قرار است در تمامی کلیساهای شما شخصی را تعمیم دهیم، با این روش تعمیدش خواهیم داد.» گفتیم: «برادر نس آیا چنین شخصی را در جمع خود خواهید پذیرفت؟»

۲۴۰ او پاسخ داد: «قطعاً. او در نام پدر، پسر و روح القدس تعمیم یافته است.»

گفتم: «برادر سیزم آیا پذیرای چنین شخصی خواهید بود؟»

او پاسخ داد: «قطعاً، او در نام عیسی تعمید گرفته است.»

۲۴۱ گفتم: «برادران، مشکل چیست؟ چرا با پذیرش آن مسئله این دیوارها که مردم بینوا در آنها گرفتار شده‌اند را نمی‌شکنید؟ به راستی که یگانه‌انگاران یعنی اعضای جماعتشان برای پرستش کنار جماعتی‌ها شوق تمام دارند. و جماعتی‌ها یعنی اعضای کلیساهایشان برای پرستش در کنار یگانه‌انگاران رغبت دارند. این از خصوصیت برادری است. از ویژگی برادری است. اما تا زمانی که شیطان می‌تواند در میان آنها جنگ‌افروزی کند...»

۲۴۲ برادران، منظور مرا که می‌دانید؟ مقصود من عیسی مسیح و یگانگی بدن عیسی مسیح است و بس. این هدف من است. [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف]

۲۴۳ دقت داشته باشید که به هیچ عنوان سخنانی چون: «ای شما که در نام عیسی تعمید نگرفته‌اید، به جهنم می‌روید.» درست نیست. این ادعا پوچ است.

۲۴۴ می‌خواهم اتفاقی که چندی پیش رخ داد را برایتان تعریف کنم. من در تگزاس بودم. برای خروج... و-و دسته‌ای از برادران حاضر شاهد ماجرا هستند. از قرار معلوم هفتاد و دو جماعت از کلیسای یگانه‌انگار اسپانسر جلسه‌ی من شدند. در آن جلسه‌ی برادر پتی، از برادران جماعت ربانی به دعوت من پشت منبر آمدند. می‌دانید که این حقیقت است. برادر پتی، از برادران عزیز هستند، اگر شما او را بشناسید ایشان اهل بومانت تگزاس هستند. فردی با این شخصیت را کمتر در عمرم ملاقات کرده‌ام. خانمشان، از بانوان مقدس از زمینه‌ی کاتولیکی هستند که توبه کرده‌اند. ایشان هم از مردان اصیل خدا هستند.

۲۴۵ اگر در جماعت ربانی شخصی بهتر از رُی وید سراغ دارید، به من بگویید. به هر گوشه‌ی اینجا که نگاه کنید و نام هر یکی از برادران حاضر را ببرید، برایم آشنا هستند. اینجا برادری از کلیسای فیلادلفیه و عزیزانی از جماعت ربانی حضور دارند، مگر افرادی نجیب‌تر از آنها پیدا می‌شود؟ بفرمایید کجا می‌شود چنین افرادی را یافت؟ آیا از جک مور نجیب‌تر هم پیدا می‌شود؟ بفرمایید. از ایشان به عنوان... این عزیز از هر تندروی پرهیز می‌کند. در هر دو جناح افراد تندور پیدا می‌شود. آنها انگشت‌نمای مردم هستند، آنها انگشت‌نمای شیطان هستند.

۲۴۶ ولی این عزیزان مردان خدا هستند. خدا به آنها روح‌القدس را بخشیده است. اگر فیض خدا نبود با وجود تمامی این درگیری‌ها کار ما را یکسره کرده بودند. کاملاً درست است. اما فیض خدا ما را به هم می‌پیوندد. پس جای شگفتی نیست که ما سرود «مبارک باشد گره‌ای که قلب‌های ما را در مسیح به یکدیگر متصل کرده است» را می‌خوانیم. این همان چیزی است که به آن نیاز داریم.

۲۴۷ ولی هیچ می‌دانید چه؟ سر ناظر کلیسا مرا صدا کرده و پرسیدند: «هیچ می‌دانید دیشب چه کار کردید؟» شب دوم حضورم در آنجا بود.

گفتم: «چه؟» گفتم: «جلسه‌ی فوق‌العاده‌ای داشتیم.»

ایشان هم گفتند: «شما آقای گناهکاری را به پشت منبر دعوت کردید.»

عرض کردم: «این را نمی دانستم.» کجا بود...

گفتند: «آقای پتی.»

۲۴۸ گفتم: «یک گناهکار؟ چه؟» گفتم: «برادر، ایشان از واعظان جماعت ربانی هستند.»

۲۴۹ گفتند: «بله، او یک گناهکار است زیرا درست تعمید نگرفته است.»

۲۵۰ پرسیدم: «برادر، لطفاً به من بگویید چرا.» ادامه دادم: «ایشان از روح القدس برخوردار هستند.»

۲۵۱ گفتند: «برادر برانهام، ولی پطرس چه گفت؟ «توبه کنید و به جهت آمرزش گناهان خود، در نام عیسی مسیح تعمید گیرید.» پس معلوم است گناهان شما آمرزیده نمی شود مگر اینکه در نام عیسی تعمید بگیرید.»

گفتم: «برادرم، آیا قاعده از این قرار است؟»

پاسخ دادند: «قاعده از این قرار است.»

۲۵۲ گفتم: «پس خدا ترتیب خود را به هم زده است زیرا در اعمال ۴۹:۱۰ چنین آمده است که «این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه‌ی آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد» این در حالی است که از قرار معلوم آنها تعمید نگرفته بودند. ملاحظه می کنید و آنها هرگز تعمید نگرفته بودند. پس با این توصیف شما، این ادعا وارد می شود که خدا روح القدس را به افراد توبه نکرده و تبدیل نشده عطا کرد.» گفتم: «پس موضع شما چیست؟»

۲۵۳ گفتند: «خوب می دانید ما می خواهیم چه کار کنیم؟» گفت: «ما حلقه‌ی کوچکی ترسیم می کنیم و شما را از این حلقه اخراج می کنیم.»

۲۵۴ گفتم: «پس من می خواهم حلقه‌ی دیگری را ترسیم کنم تا فضا برای ورود دوباره شما به درون فراهم شود.» گفتم: «شما نمی توانید حلقه‌ای ترسیم کنید که از آن اخراج شوم چون شما را دوست دارم. می بینید پس انجام چنین کاری به هیچ عنوان از دست شما بر نمی آید.» عرض کردم: «بسیاری از برادران شما در آنجا مرا دوست دارند و باور می کنند.» گفتم: «شما، من-من... در هر صورت آنها خواهند آمد.» عرض کردم: «آنها خواهند آمد. و شما نمی توانید مرا بیرون کنید. اگر هم مرا بیرون کنید، من شما را وارد خواهم کرد.» باز گفتم: «هر چند خود خدا از راه فیضش به من اجازه خواهد داد تا دایره‌ای دیگر ترسیم کنم که در آن جا بگیرد.» درست است، آنها را دوباره جا می دهم.

۲۵۵ و برادر می توانم این را در نام مسیح عنوان می کنم. من-من... می دانم بیشتر از وقت، [شما را] نگه داشته‌ام و گمان می کنم زمان خاتمه دادن به جلسه است اما خدمت شما عرض شود که تنها این مسئله را عنوان می کنم، البته با اجازه‌ی شما.

۲۵۶ و به آن آقا گفتم: «تا زمانی که با روحیه‌ی محبت آمیز کتاب مقدس را موعظه کنید یقین داشته باشید که-که... با شما موافق و همراه هستم اما اگر در وعظ مدعی

شوید که مردم را در نام «عیسی» یعنی تنها در نام عیسی تعمیم می‌دهید... خیر. نه آقا، مطمئناً با آن مسئله کنار نمی‌آیم زیرا خود چندین عیسی را می‌شناسیم. در آفریقا و دیگر جاها افرادی را سراغ داریم که نامشان عیسی است. اما اگر عبارت «خداوند عیسی مسیح» را به کار برید با شما موافق خواهیم بود. درست است. من خود از پشتیبانان شما می‌شوم. درست آن است که برای تبیین امر ابتدا عبارت «پدر، پسر، روح‌القدس» آورده شود.» گفت: «به گمانم باید چنین کنید.»

ایشان با شنیدن این حرف گفتند: «وای، نه، نه! این بازگشت به تثلیث است.»

من هم عرض کردم: «صحبت از تثلیث نیست. منظور خدای یکتا در سه جایگاه است.»

۲۵۷ چیزی تخت عنوان سه‌گانگی و سه خدا وجود خارجی ندارد. ما سه خدا نداریم. ابتدا. چنین چیزی وجود ندارد. این امر در کتاب مقدس تعلیم داده نشده است. خدا یکتاست و بس. «ای اسرائیل بشو، من خداوند خدای تو هستم.» خدای یکتا! فرمان اول از این قرار است: «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.» یقیناً او خدای یگانه است و نه سه‌گانه.

۲۵۸ قرائت کاتولیکی از مسئله وجود دارد که از کاتولیک‌ها به لوتری‌ها رسیده و به همین ترتیب این باور در میان مردم رواج پیدا کرده که سه خدا داریم.

۲۵۹ و این همان جایی است که شما هرگز... چنین انجیلی هرگز به یهودیان نخواهد رسید... در همان راستا به میسیونری یهودی در آنجا نبوت کردم. به هیچ عنوان نمی‌توانید یک یهودی را به سه‌گانگی خدا متقاعد کنید. به هیچ عنوان راه به جایی نخواهید برد. یک یهودی درک درستی دارد زیرا آگاهی او از کتاب مقدس از این حرف‌ها بالاتر است. برای فرد یهودی خدا به هیچ عنوان سه‌گانه نیست. ولی اگر مجابش کنید که همان بهوه است، پذیرا خواهد شد. یقیناً همین است، ملاحظه می‌کنید.

۲۶۰ من چنین یقین و باوری دارم. بله، چنانکه یوسف گفت: «برادران خود را سرزنش نکنید زیرا این کار خدا بود.» چرایی-چرایی این وضعیت... تعویق روند تا زمان کنونی است و بس ولی پیداست که دوره‌ی ما یا به سخنی دوره‌ی غیریهودیان دیگر به فرجام خود نزدیک شده است. گفتنی است که من با تمام وجود خود به این قضیه معتقدم. پس برادران، متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»-گروه تألیف] مقصودم از بیان مسئله این است که مجموعه‌ی مورد نظر از افراد و اشخاص برخوردار از تعمیم روح‌القدس تشکیل شده است.

۲۶۱ از گروه امی مکفرسون بگوئیم، ایشان چه کار کردند؟ اگر اشتباه نکنم، این خانم ابتدا یگانه‌انگار بودند سپس خروج کرده و جماعتی شدند ولی باز خروج کردند و تشکل متمایزی به وجود آوردند و همین چند وقت پیش شاخه‌ی کوچک از این تشکل در همین جا وارد صحنه شد.

۲۶۲ در جلسه‌ی اوایل جاگرز نشسته بودم. ما اوایل جاگرز را می‌شناسیم. پدرشان در تأسیس شورای اصلی جماعت ربانی نقش ایفا کردند. پس اوایل از بزرگان هستند.

ایشان واعظ توانمندی هستند. چندی پیش به ایشان گفتم: «برادر جاگرز اگر بتوانم همانند شما موعظه کنم، هرگز جلسه‌ی شفا نخواهم داشت.» وقتی او برای اولین بار شروع کرد خون و شراب و از این قبیل چیزها داشت.

۲۶۳ برادران اگر سخنانم باعث رنجش شما می‌شود مرا ببخشید. من-من... ایرادی وارد نیست. خدا می‌تواند خون، شراب یا روغن یا هر چه که بخواهد به وجود آورد اما این باعث آمرزش گناهان نمی‌شود. خیر، آقا. خیر، آقا. اصلاً و ابداً. «تا زمان رهایی کلیسای فدیة شده خدا از هر کردار گناه‌آلود، خون عیسی مسیح به هیچ عنوان نیروی تاثیربخش خود را از دست نخواهد داد.»

۲۶۴ گفتم: «برادر جاگرز؟» ایشان را آوردم، البته پیش‌تر به ایشان زنگ زده بودم. در آن مناسبت در خدمت بازرگانان مسیحی بودم. پس گفتم: «برادر او!؟»

۲۶۵ فرمودند: «کجا هستید؟» من در یک مسافرخانه‌ی کوچک ارزان بودم. و ایشان گفتند: «منظور شما این است که آنها شما را به آنجا بردند؟»

۲۶۶ گفتم: «این خواسته‌ی خودم بود. وقتی پیش شما آمدم چه کار کردید؟ شما مرا به هتل استاتلر بردید و من در گوشه‌ای گیر کردم. آنها مرا سر میز بردند ولی من نمی‌دانستم از کدام کارد یا از وسایل دیگر باید استفاده کنم. و من... زمانی که رسیدم چون کتی رسمی بر تن نداشتم، خواستند بیرونم کنند.» و گفتم: «نشست و برخاست را بلد نیستم.»

گفتند: «اگر آنها فقیرتر از آن هستند که این کار را انجام دهند، من شما را به آنجا می‌برم.»

۲۶۷ گفتم: «خیر، آقا.» و در ادامه عرض کردم: «من تنها می‌خواهم با شما استیک بخورم، اگر مرا مهمان کنید.»

ایشان هم گفتند: «بسیار خوب.»

۲۶۸ سپس به مکانی رفتیم و نشستیم. و من گفتم: «برادر جاگرز، به راستی شما را تحسین می‌کنم...»

۲۶۹ ایشان برادری گرمی و از دوستان بسیار عزیز من هستند. و من-من جزوه‌ی کوچک ایشان را با خود داشتم و ایشان... مسئله‌ای که آن خانم از آن سوی آب‌ها آمده بود و دست او خونین می‌شد و غیره، در آن عنوان شده بود. تنها می‌خواستم برای یکبار آن را انکار کند و از قرار معلوم آن مطلب در-در نشریه‌ای درج شده بود، شما از ماجرا آگاهید.

۲۷۰ گفتم: «می‌بینم که شما همچنان موفق هستید و قرار است ترتیب یک بیداری بزرگ را بدهید.» البته بازرگانان مرا آنجا برده بودند.

۲۷۱ از دید من مردم باید از این قضیه آگاهی داشته باشند. برادران، اگر روح‌القدس می‌تواند در زمانی که پشت منبر هستم مسائل را برایم مکشوف می‌کند، آیا جای تعجب

خواهد بود که مرا از اموری که در جاهای دیگر رخ می‌دهد، مطلع سازد؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف]

۲۷۲ می‌توانم کلمه به کلمه برای شما بازگو کنم و با کمک برادر کارلسون، برادری حاضر در همین جا این مسئله را اثبات کنم. دیروز در جلسه نشسته بودم و به این برادران گفتم امروز صبح قرار است چه چیزی در این مکان رخ دهد. [برادری می‌گوید: «بله، آقا.» - گروه تألیف] درست است. دقیقاً. [«آمین.»] توجه می‌کنید؟ زیرا روح‌القدس مرا بلند کرد و فرمود: «کنار پنجره بایست.» از پنجره که نگاه کردم خدا دقیقاً این را به من نشان داد. گفتم: «پس برادران...» [برادری می‌گوید: «درست است.»] من این را به شما نشان دادم، دقیقاً چنین شد. آنجا! ملاحظه می‌کنید؟
درست است که از قضیه آگاه شوند.

۲۷۳ مدتی نه چندان پیش اینجا آقای در چاتکوا بلند شدند و گفتند: «برادر برانهام یک نبی است.» من ادعای نبوت نکردم. دقت دارید؟ اما ایشان در ادامه گفتند: «برادر برانهام زمانی که تحت روح تمییز عمل می‌کند نبی است ولی آموزه‌ی او حکم سم را دارد. مراقب آن باشید.» به خود گفتم مگر می‌شود مردی دانش‌آموخته چنین چیزی بگوید؟

۲۷۴ معنی نبی چیست؟ «مفسر الهی کلام خدا.» «کلام خدا بر نبی نازل می‌شود.» می‌بینید، اما بیان این مطلب در این فضا درست نیست.

۲۷۵ اما بهر روی برادر جاگرز. و گفتم، او گفت... من گفتم: «مطلبی درباره‌ی خانمی که دستش خونی می‌شود.»

۲۷۶ فرمودند: «برادر برانهام این شگفت‌انگیزترین پدیده‌ای است که تا کنون دیده شده است!»

۲۷۷ عرض کردم: «برادر جاگرز، من شما را دوست دارم. اول می‌خواهم دست خود را بر روی دست شما بگذارم. بگذارید بگویم که ما برادر هستیم.»
او گفت: «قطعاً. دلیلش چیست؟»

۲۷۸ گفتم: «شما یکی از نیرومندترین واعظانی هستید که سراغ دارم. عجب وسیله‌ای در دستان خدا هستید!»

۲۷۹ فرمودند: «سپاسگزارم، برادر برانهام. شما به راستی فروتن هستید.»

۲۸۰ گفتم: «این را از روی فروتنی عنوان نمی‌کنم. این را می‌گویم چون به آن اعتقاد دارم. شما خادم خدا هستید.» ولی در ادامه گفتم: «برادر جاگرز به غیر از شما... شما - شما تندروری می‌کنید، ملاک سنجش برای اثبات ادعای خود ندارید. اساساً شما...»

۲۸۱ و این همان مشکلی است که در میان بسیاری از شما جماعت ربانی‌ها و آقایان دیگر وجود دارد و در جلسات شفا به چشم می‌خورد. شما را سرزنش نمی‌کنم. فراخوانی‌های بسیاری صورت گرفته... و تمامی اینجا از برادران خوب هستند و پایداری ایشان بر همه روشن است. اما در این کشور کارهای بسیار تحت عنوان شفای الهی

معرفی می‌شود و جای شگفتی نیست که از پشتیبانی جلسات شهری پرهیز می‌کنید. دسته‌ای پیدا می‌شوند و از مردم اخاذی می‌کنند و می‌روند. حضور این افراد چه برکتی دارد؟ از آنچه از بالای سکو، از پشت منبر خود ارائه می‌دهید، فراتر نمی‌روند. و برادران حق با شماست. حرف من به شما در این مورد این است که حق دارید. اما این مثل آن است که...

۲۸۲ من مشغول مطالعه‌ی سرگذشت مارتین لوتر بودم. گفته می‌شود: «باور این امر که مارتین لوتر با وجود ناسازگاری با کلیسای کاتولیک جان سالم به در برد، چندان دشوار نبود.» شما عزیزان سرگذشت وی را خوانده‌اید. «ولی اینکه لوتر از تمام جریان‌های تعصبی پیش آمده از بیداری مصون مانده باشد، جای شگفتی دارد.»

۲۸۳ چنانکه در مصر شد، پس از ظهور پدیده‌ای افراد نامختون هم از جریان پیروی می‌کنند. و این امر همواره در کشور مشکل‌آفرین می‌شود. زمانی که به همان موقعیت می‌رسیم، مسئله خودنمایی می‌کند. در آن موقعیت قورح خود را مطرح کرد و خدا ناگزیر آن را ریشه‌کن کرد. ولی با این وجود برادران، از شما خرده نمی‌گیرم.

۲۸۴ برادر جاگرز در آنجا نشسته بودند. ایشان می‌کوشند برای من اثبات کنند که این کار روح‌القدس بود. و به گفته‌ی ایشان... و من در نشریه‌ی ایشان... گفتم: «بنده هفت کلاس سواد بیشتر ندارم در حالی که شما مدرک دکترای الهیات دارید و همین‌طور درس و کالت خوانده‌اید. شما در متن جماعت ربانی که کلیسایی پاک و ارجمند محسوب می‌شود، پرورش یافته‌اید. پدرتان از بنیانگذاران این جنبش ایمانی بودند. جریان جدایی شما به خودتان ربط دارد.» و گفتم: «تصمیم به انجام چنین کاری به خود شخص بستگی دارد. من هیچ خط و مرزی را مشخص نمی‌کنم. اما وقتی کار به جایی می‌رسد که شخصی مانند شما با برخورداری از چنین ظرفیتی، شخصی که می‌تواند که هزاران جان را برای مسیح فتح کند، خدمت خود را بر هیجانان بنا کند...» در ادامه عرض کردم: «برادر جاگرز به آن شکل ستونی را برپا می‌کنید ولی نبود وزنه‌ی تعادل باعث خواهد شد پس از اندکی ستون فرو بریزد. شایسته است هر ادعا را با ارجاع به کتاب مقدس مطرح کنید.»

گفتند: «[ارجاعات] کتاب مقدسی وجود دارد.»

گفتم: «پس بفرمایید.»

۲۸۵ گفتند: «بسیار خوب، برادر برانهام.» گفت: «این کار روح‌القدس است.»

۲۸۶ گفتم: «جایی را به من نشان دهید که کتاب مقدس می‌گوید، روح‌القدس خون را از بدن کسی جاری ساخت یا مواردی از این دست. به من نشان دهید که روغن را از مردم جاری کرده باشد. طبق ادعای شما آن روغن برای شفای الهی بود. و در همین راستا اضافه می‌کنید که خون آن خانم برای نجات امت‌هاست.» گفتم: «اگر چنین باشد خون عیسی مسیح چه می‌شود؟ برداشته می‌شود. ناسازگاری با آن، در حکم ضدیت است. با آن ضدیت دارد.» گفتم: «این به یک آموزه‌ی ضد‌مسیح و دجالی تبدیل شده است.»

گفتند: «خوب... برادر برانهام، روزی موضوع را فرامی‌گیرید.»

۲۸۷ گفتم: «امیدوارم که هرگز چنین موضوعی را فرانگیرم. گفتم: «برادر، من از دوستان شما هستم و شما برادر من هستید.» باز عرض کردم: «برادر جاگرز شما راه تفرقه را در پیش می‌گیرید. چه بسا پس از مدتی این روند برگشت‌ناپذیر شود. راه برگشت به کلیسای خود را در پیش بگیرید و برگردید و در انجیل پایداری کنید.» در ادامه عرض کردم: «مبادا هیجانان را شالوده قرار دهید...» گفتم...

۲۸۸ از قرار معلوم ایشان هم اکنون برای زندگی جاوید تعمیم می‌دهند، «به برکت هر تعمیم، تبدیل به یک مرد یا زن جوان می‌شوید. به همین ترتیب... (هرگز) نخواهید مُرد.» پس به این ترتیب ایشان در روند تفرقه‌ی خود به انتهای شاخه رسیدند و مسئله‌ی «قرص‌های ویتامین برگرفته از دریای مرده» را عَلم می‌کنند. متوجه می‌شوید؟ برادر، موضوع از این قرار است که ابتدا با اتکا به هیجانان کوچک وارد بیراهه می‌شوید.

۲۸۹ خدمت شما عزیزان متولی این جماعت‌ها عرض شود که با رواداشت این پدیده‌ها در شهرهای خود به شیطان مکار اجازه خواهید داد که بی‌درنگ وارد شود و جریان را به دست بگیرد. او جوّ سازی می‌کند. او-او ضمن تشویش مردم باعث آشفتگی و اموری از این دست در کلیسا می‌شود. ولی وضعیت چنین نیست.

۲۹۰ حال بفرمایید. در چنین وضعیتی مهم نیست تا چه اندازه حق با ماست، برادران این همان نکته‌ای است که مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گرفته است. اکنون با این گفتار مبحث را می‌بندم. پس اگر در قلب خود از روح‌القدس، به سخنی روح محبت نسبت به نژاد بشری و همه بی‌بهره باشم، از همان ابتدا در اشتباه هستم و در چنین وضعیتی میزان حقانیت، هماهنگی با کلام و شناخت کتاب مقدس الهی هیچ سودی نخواهد داشت.

۲۹۱ پولس در اول قرن‌تین باب ۱۳ در همین راستا گفت: «اگر علم را بدانم، توجه کنید، و جمیع اسرار الهی را بفهمم و در پس تمام اینها بایستم ولی خوش قلب نباشم، هیچ هستم. اگر چه به زبان مردم و فرشتگان سخن بگویم.» منظور زبان‌هایی است که از طریق آنها با خدا صحبت می‌کنید ولی همواره امکان ترجمه چنین زبان‌هایی نیست. «اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم ولی خوش قلب نباشم و محبت نداشته باشم، هیچ سودی برایم ندارد.» پس هر چند به برکت آگاهی از تمام رازهای الهی بتوانم آنها را بازگو و-و به درستی ترتیب‌بندی کنم ولی محبت در من نباشد، چه سودی خواهد داشت؟ و هنگامی که من...

۲۹۲ عیسی گفت: «به این همگی خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر شما...» وقتی که جماعتی‌ها یگانه‌انگاران را دوست داشته باشند و یگانه‌انگاران جماعتی‌ها را دوست داشته باشند «وقتی نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید.» چه در اشتباه باشید چه محق. با هدف و انگیزه‌ی نادرست وارد بیراهه خواهد شد. مگر درست نیست؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف] ملاحظه کنید، «اگر چه به زبان مردم و فرشتگان سخن بگویم ولی محبت نداشته باشم، هیچ هستم.» زیرا خدا محبت است. ما آن را می‌دانیم.

۲۹۳ من به تکلم به زبان‌ها اعتقاد دارم. خوب، کسی گفت: «برادر برانهام به نشانه‌ی ابتدایی اعتقادی ندارد.» پس مایلم برای شما در این باره روشن‌گری کنم. دقت دارید؟ می‌خواهم به شما بگویم.

۲۹۴ به باور من آدمی به برکت ایمان به مسیح، از روح‌القدس بهره‌مند می‌شود. زیرا عیسی در متی باب ۱۲، باب ۵، آیه‌ی بیست و ... ۲۴ گفت. خیر، گمان کنم یوحنا ۵: ۲۴ باشد. او گفت: «کسی که سخنان مرا بشنود و به کسی که مرا فرستاد ایمان داشته باشد، حیات ابدی دارد.» با این توصیف، تنها یک نوع زندگی جاوید وجود دارد. «و به محکومیت نمی‌آید بلکه از مرگ به زندگی منتقل می‌شود.»

۲۹۵ معتقدم هیچ آدمی خود را فرانمی‌خواند بلکه خداست که فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. و اگر به راستی دعوت الهی داشته باشید... برادران، می‌دانیم افراد بسیاری دستخوش احساسات می‌شوند و به خیال خود صاحب دعوت الهی هستند اما چندان طول نمی‌کشد که زندگی آنها... شما به آن پی می‌برید. اما اگر خدا شما را فراخوانده باشد می‌دانید که هستید و آنجا خواهید بود و آنجا خواهید ماند، می‌بینید. و آنگاه اگر... به همین ترتیب این یک آموزه‌ی باپتیست نیست. ملاحظه می‌کنید، این وضعیت دیده می‌شود.

۲۹۶ من به دست دادن و برخورداری از امنیت جاوید و مسائلی از این دست، اعتقادی ندارم. به هیچ عنوان به چنین چیزی اعتقاد ندارم. اگر دسته‌ای می‌خواهند به چنین چیزی اعتقاد داشته باشند، بسیار خوب، خوب است. باز هم می‌گویم آنها برادران من هستند.

۲۹۷ اگر امروز صبح درخواست یک تکه کیک می‌کردم (که تقریباً زمان شام هم هست) کیک گیلانی دوست دارم و ممکن است شما [پای] سیب می‌گرفتید اما ما هر دو کیک می‌خوریم. می‌بینید؟ فرقی ندارد... ما هر دو کیک می‌خوریم.

۲۹۸ ما به این شکل ایمان داریم. اگر می‌خواهید یگانه‌انگار باشید، یگانه‌انگار باشید. اگر می‌خواهید از جماعت ربانی باشید، از جماعت ربانی باشید. اگر می‌خواهید هر آنچه باشید اعم از باپتیست یا مشایخی ولی در آن مسیحی [راستین] باشید. ملاحظه می‌کنید؟

۲۹۹ برای خود تحقیق کنید اما با یکدیگر بحث و جدل نکنید. زیرا این چیزهای کوچک کنار هم قرار می‌گیرند. درست است. این چیزها با هم جفت شده در یکجا جمع می‌شوند.

۳۰۰ کارهای ما، شمار معجزاتی که به ظهور می‌رسانیم، شمار کوه‌هایی که منتقل می‌کنیم هر چه و هر چند باشد مهم نیست، مهم آن است که به آن جایگاه نائل شده باشیم که در آن بدون ریا همدیگر را محبت کنیم، همدیگر را به راستی دوست داشته باشیم. وقتی برادری را محبت می‌کنیم، این محبت باید صرف نظر از تعلق کلیسایی او باشد، نه از روی ریا یا تکلیف مذهبی یا اینکه «باید چنین کنیم» بلکه باید محبت

روش ما باشد. در چنین شرایط شکیبایی و بردباری نسبت به دیگران از ویژگی محبت ما نسبت به یکدیگر خواهد بود.

۳۰۱ فکر می‌کنم در کولسیان باب ۳ پیرامون آیه ۹، در جایی... ممکن است، من... شاید جای آن را در کتاب مقدس اشتباه کرده باشم اما به این مطلب اشاره می‌کند که پس از مسیحی شدن باید از رشک‌ورزی به دور باشیم. توجه دارید؟ وقتی تلاش می‌کنیم تا به یکدیگر عزت و احترام بگذاریم نمی‌توانیم به ایمان نائل شویم. ملاحظه می‌کنید برای ما شدنی نیست. در چنین شرایطی امکان حصول ایمان نیست. تکریم خدا وظیفه‌ی ماست، دقت دارید، ارج نهادن بر ما تکلیف است. البته باور کردن برادران [از نمودهای] محبت است اما عزت و کرامت شایسته‌ی خداست! همان‌طور که... یکدیگر را باور می‌کنیم و نسبت به هم اعتماد داریم. «به یکدیگر دروغ نگوئیم.» توجه دارید؟ «به یکدیگر دروغ نگوئید.» اگر امروز صبح به شما بگویم: «شما را دوست دارم.» باید فکرم همین باشد در غیر این صورت ریاکاری بیش نیستم. مسلماً چنین است.

۳۰۲ پس برادران در همین راستا... خوب برادر تامی امیدوارم برای مدت طولانی [شما را] نگره نداشته باشم. من... برادر تامی مایلند تا لحظاتی دیگر مطلبی را خدمت شما عنوان کنند. ولی می‌توانم این را اضافه کنم که وقتی میان شما آمدم...

۳۰۳ اعتقاد از این قرار است. ایمان دارم که خدا، پدر ما بر باکره‌ای به نام مریم سایه‌افکن شد و در وجود وی یک سلول خونی آفرید که عیسی مسیح را به وجود آورد که همان پسر خدا بود. او در حکم خیمه‌ای بود که خدا در پس آن تن خود را مستور کرد و میان ما مکشوف شد. «خدا در مسیح بود تا جهان را با او آشتی دهد.» ایمان دارم که این سلول خونی در جلجتا برای فدیه‌ی گناهان ما شکسته شد. و روح الهی از وجود او برآمد و بر کلیسا نازل شد از این رو مسیح، روح‌القدس، مسیح، لوگوس در ما درونی شد. سخن از حضور روح‌القدس از راه تعمیم است. به برکت این عمل... مسیح با تقدیم زندگی خود به تکاتک ما خود را جدا جدا کرد باشد که در قالب گروهی از مردم کلیسای خدا را تشکیل دهیم. و مدتی نه چندان پیش...

۳۰۴ در گذشته عادت داشتم سوارکاری کنم. شما از این مسئله اطلاع دارید. پدرم اهل سوارکاری بود، او سوارکار ماهری بود. من هم اهل سوارکاری بودم. ما... در درّه‌ی آراپاهو منظوم رودخانه ترابلسام است، در آن سوی چراگاه آراپاهو دامداری می‌کردیم. انجمن دامداران درّه را چراگاه کرده بود. و دامداران می‌توانستند بر بالای آن درّه به دلخواه علف‌های بسیاری به عمل بیاورند. پس هر مجموعه‌ی دامداری در ازای فرآوری یک تن علف خشک، می‌تواند گاو خود را برای چریدن به منطقه‌ی پارک شرقی ببرد. می‌شود گاو را به آن قسمت برد... این منطقه شکارگاه دلخواه من است. کمابیش یک سال در آنجا دامداری کرده‌ام. هنوز هم در بهار و پاییز به مناسبت تعطیلات و در صورت داشتن فرصت برای جمع‌آوری [رمه] به آنجا می‌روم. تنها هدفم از این کار دسترسی به ارتفاعات است چون سوارکاری را دوست دارم. و تمام آن فراز و نشیب‌ها و... شماری گاوچران حق دارند برای گاوچرانی وارد درّه شوند. بارها در فصل بهار به این گاوچران‌ها در جمع‌آوری رمه و هدایت آنها به آن فضا کمک کرده‌ام.

۳۰۵ و حصار متحرکی برای بازداشتن گاوها از برگشتن به محدوده‌های شخصی در زمان حرکت در آن فضا منظور می‌شود. تا جایی... سرگاوچران در حین ورود خود و ورود رمه برای شمردن گاوها آنجا می‌ایستد. من ساعت‌ها و ساعت‌ها در طول روز آنجا نشسته‌ام و به گله‌ی آقای گریم در زمان ورود نگاه کرده‌ام، او عهده‌دار گله‌ی دیموند بار بود و مجموعه‌ی ما ترکی ترکی بود و مجموعه‌های تریپود و جفری و غیره به ترتیب عقب ما بودند. به همان روش آشنا برای بسیاری از شما عزیزان، پام را روی نوک زین اسب می‌گذاشتم و آنجا می‌نشستم و در حالی که سرگاوچران در آنجا رمه‌ی خود را شمارش می‌کرد، به او خیره می‌شدم.

۳۰۶ متوجه یک مسئله شدم. او کمتر به علامت داغی که بر روی حیوان بود توجه می‌کرد و بیشتر به دنبال برجسب خونی بود. تنها گاو پیشانی سفید اصیل می‌توانست وارد شود بقیه پشت حصار می‌ماندند و داغ روی آنها اهمیتی نداشت.

۳۰۷ به زعم من این امر در مورد داوری نیز مصداق دارد. خدا به نژاد ما نگاه نمی‌کند بلکه به برجسب خونی.

۳۰۸ برادران، من خود بارها دچار اشتباه شده‌ام و خطاهای بسیاری از من سر زده است. اگر در مسیری که طی می‌کنم چیزی مطرح کرده‌ام یا سخن یا مطلبی از من شنیده‌اید که باعث آزرده‌گی خاطر شما شده است یا اگر امروز صبح با سخنان خود مایه‌ی رنجش شده‌ام، از شما تقاضا دارم به عنوان یک برادر یا خواهر مسیحی، مرا ببخشید. قصدم غرض‌ورزی نبود. تنها برای آگاه‌سازی سفره‌ی دل خود را باز کردم.

۳۰۹ عرضم به حضور شما، انجام تعمیدها به خود شما برادران عزیز مربوط می‌شود. من آن کار را انجام نخواهم داد. اگر تعمید بر عهده‌ی من باشد، با همان روش فوق‌الذکر هر شخصی را تعمید خواهم داد. از قرار معلوم برای هر دو پذیرفتنی خواهد بود. چنین شخصی به قولی هم در نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید گرفته و هم در نام خداوند عیسی مسیح. اگر من کسی را تعمید دهم... هنوز این کار را نکرده‌ام. من تنها در کلیسای خود تعمید می‌دهم. این تنها مربوط به جماعت آنجا می‌شود. و اعضای جماعت من به آن شیوه تعمید گرفته‌اند. و با مروری بر گذشته بر شما روشن خواهد شد که این شیوه همان آیین قدیمی میسیونری است، منظورم آیین قدیمی میسیونری باپتیست. به این ترتیب اگر... همین است.

۳۱۰ به شفای الهی ایمان دارم. به تعمید روح‌القدس ایمان دارم. به سخن گفتن در روح‌القدس به زبان‌ها اعتقاد دارم. به تمامی عطایایی که خدا به کلیسای خود بخشیده اعتقاد دارم. کاملاً به آنها معتقدم. اما من...

۳۱۱ به بسیاری از این شفاهای به اصطلاح فوق‌العاده که امروزه باب شده است، هیچ اعتقادی ندارم. می‌خواهم اینجا به نکته‌ای اشاره کنم. مدتی پیش برادری بود که... منظورم برادر گرانقدرم تامی هیکس نیست، برای ایشان به عنوان یک خادم مسیح احترام قائلم. آقایی از کشور دیگر و در این کشور یک... او پیوسته خود را با عنوان

«شفادهنده‌ی الهی فوق‌العاده! شفادهنده‌ی فوق‌العاده.» مطرح می‌کرد، می‌دانید با عباراتی از این دست.

۳۱۲ پس از اینکه این آقا... یک نامه از کلیسای لوتری دریافت کردم. و منشی من که اینجا حضور دارد می‌داند که ما آن را در پرونده گذاشتیم. اسم آن آقا را عنوان نمی‌کنم زیرا این کار در شأن یک مسیحی نیست. هر چند با دیدگاه‌های این آقا مخالفم ولی اشکالی ندارد. دوستشان دارم. ایشان برادرم هستند.

۳۱۳ اما کار به جایی می‌رسد که به احساسات، هیجان‌ها و چنین چیزهایی متوسل می‌شوند. منظورم را درک می‌کنید. برادر، چنین روشی به هیچ عنوان راه به جایی نمی‌برد. برادر... «ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد.»

۳۱۴ و این خادم لوتری در واکنش به این خادم مذکور یک-یک-یک نامه نوشت. و چنین گفت: «شما مبشران آمریکایی با تمام شفای فوق‌العاده همه شمول خود به اینجا می‌آید!»

۳۱۵ خدا شاهد است غرض از بیان این مطلب خودستایی نیست. اما او گفت: «هنگامی که دوبره استادکلو کوچک مُرد یعنی همان نوزاد و آن روز مادرش در ایندیانا... در کالیفرنیا جایی که کودک مرده بود و بدنش سرد شده بود. و شاهد بودم... بچه را بر روی دست برادر برانهام گذاشتند و او آنجا برایش دعا کرد. زمانی که کودک شروع به فریاد و لگد زدن کرد، او را به دست مادر برگرداند.»

۳۱۶ از آن مورد مکزیک هم آگاه بود. در این باره می‌توان به گواهی مجمع بازرگانان انجیل تام استناد کرد. یک گواهی مکتوب پزشکی برای این مسئله ضروری است. آن کودک مورد نظر مکزیک در ساعت ۹ همان روز فوت شد و آن وقت دیگر ساعت یازده شب شده بود. دکتر گواهی فوت را صادر کرده بود. برادر اسپینوزا که برای بسیاری از شما برادران جماعت ربانی آشنا هستند گواهی فوت آن کودک را از پزشک گرفتند.

۳۱۷ و در شهر مکزیکو زمانی که بیست هزار کاتولیک به مسیح ایمان آوردند، رؤیایی بر فراز جمعیت دیدم. گفتم: «نگیریدش. نمی‌دانم آن کودک... من تازه رؤیایی دیدم.»

۳۱۸ ببلی آنجا بود. او به همراه سی یا چهل نگهبان نمی‌توانستند از ورود آن خانم که کودک خود را بغل کرده بود، به صف دعا جلوگیری کنند. او به قولی با سرعت هر چه تمام‌تر از میان پاهای آنها رد می‌شد. سرانجام جک مور را پایین فرستادم. گفتم: «برو برایش دعا کن.»

۳۱۹ به آن سو که نگاه کردم کودک کوچک مکزیک را در حال لبخند زدن دیدم. پس گفتم: «یک دقیقه صبر کنید. ایشان را به اینجا بیاورید.» ملاحظه می‌کنید دست خود را که روی پتو گذاشتم... از شدت بارانی که سراسر روز باریده بود خیس شده بود. مردم از صبح زود آنجا بودند و کمابیش ساعت یازده شب بود. پس دست خود را بر روی آن کودک بینوا گذاشتم. مشغول تکان دادن پای خود و جیغ زدن شد. سپس فریاد کشید.

۳۲۰ سپس او را بردند و گواهی را گرفتند. به دکتر که مراجعه کردند او چنین گفت: «همین بامداد ساعت نه فوت آن کودک را اعلام کردم. علت فوت ذات‌الریه بود.» توجه دارید؟ و مسائلی از این دست واقعیت دارند. آنها با گواهی‌ها تأیید شده‌اند. باید هم چنین باشد.

۳۲۱ باید در هر مورد صادق و راستگو باشیم. مبادا... بگذارید همان‌طور که هست، بماند. بگذارید آن... خدا در هیچ موردی نیازمند به کمک نیست. پیداست که او-او-او خداست.

۳۲۲ این عین سخن بود: «زمانی که این مادر به برادر برانهام زنگ زد و از پشت تلفن گریه می‌کرد که بیا و فرزند کوچک مرا زنده کن! و دولت آمریکا...»

۳۲۳ همسر این خانم از کشیشان ارتش بودند. جولیوس برای همگی شما، برای بسیار از شما عزیزان آشنا هستند، ایشان همان نویسنده‌ی کتاب من یعنی یک نی از آفریقا دیدن می‌کند هستند.

۳۲۴ و آن مادر نروژی بیچاره با تمام توان خود فریاد می‌کردند و می‌گفتند: «برادر برانهام، در زمان زنده شدن آن کودک من هم آنجا بودم!» گفتند: «ایمان داریم که شما خادم... مسیح هستید.» باز گفتند: «بر روی کودکم دست بگذارید و زنده خواهد شد.» کودک تازه فوت شده بود، کمابیش چهار یا پنج ساعت با ذات‌الریه دست و پنجه نرم کرده بود.

۳۲۵ و این آقایان آنجا داد و فریادکنان، بالا و پایین می‌پریدند و می‌گفتند: «خدا زنده‌اش خواهد کرد! خدا زنده‌اش خواهد کرد!» و گفتند...

۳۲۶ به همین منظور آمریکن ایر... نه آمریکن ایرلاین بلکه ارتش ایالات متحده می‌خواست مرا با یک جت در عرض یک روز به آنجا ببرد و برگرداند.

۳۲۷ ولی گفتم: «اجازه دهید پیش از آمدن اراده‌ی خداوند را جويا شوم.» پس مدت دو روز به دعا مشغول شدم. دکتر هم لطف کردند و اجازه دادند کودک آنجا بماند.

۳۲۸ یکی از صبح‌ها که بلند شدم به سوی آشپزخانه رفتم. در سمتی نوری به اندازه‌ی آن نوری که آنجاست، بود در حالی که می‌چرخید به آن خیره شدم. چنین گفت: «به آن دست زن. جلوی آن را بگیر. این دست خداوند است.»

۳۲۹ برگشتم و به آن کشور زنگ زدم. در تماس خود گفتم: «نمی‌توانم بیایم.»

۳۳۰ و آن خادم لوتری گفتند: «چرا شما همانند برادر برانهام برای دریافت رأی روشن از جانب خدا صبر نمی‌کنید باشد با آگاهی از امر صحبت کنید!»

۳۳۱ پس برادران روش همین است، ای کاش ضمن پرهیز از هر تصمیم شتاب‌زده‌ای برای روشن شدن امر، شکیبایی پیشه کنیم باشد که چنین از رأی روشن و واضح الهی آگاه شویم.

۳۳۲ و همین جا شاهد شفای گناهکاران از خدا بی‌خبر هستیم. به اعتقاد من شفای الهی بر پایه‌ی یک قاعده استوار است که گام نخست آن نزدیک شدن به خداست به

همین ترتیب قلب خود را به او تقدیم کنید و زندگی خود را در خون عیسی مسیح بشورید و آنگاه خدا برای شما وارد عمل می‌شود و شما را شفا می‌دهد. چنانکه این برادر دربارهی آن خانم بینوایی که برای او دعا کرده بودند فرمودند، از قرار معلوم آن بانو از مقدسان خدا بود.

۳۳۳ در زندگی خود بارها اشتباه کرده‌ام. کارهای ناصحیح انجام داده‌ام. اگر عمری باقی باشد، بی‌گمان باز بارها مرتکب اشتباه خواهم شد. چه بسا که شماری از این اشتباه‌ها به سنگ‌های لغزش بر سر راه شما تبدیل شوند. امیدوارم مرا ببخشید.

۳۳۴ مشغول مطالعه دربارهی ابراهیم و شکست‌های او بودم. بله، کارهایی از او سر زد، نسبت به خدا شک کرد، دربارهی همسر خود به دروغ متوسل شد و غیره. اما در زمانی که شهادتی الهی دربارهی وی در رومیان ۴ ثبت شد، شگفتا که به هیچ عنوان به اشتباه‌ها اشاره نشد بلکه گفته شد: «ابراهیم هرگز شک ننمود» از بی‌ایمانی... خدا «بلکه قوی الایمان گشته». پیداست که در زمان ثبت شهادت الهی این اشتباهات همگی به فراموشی سپرده شدند. از شکست‌های ابراهیم هیچ ذکری به میان نیامد. اشتباهات او ذکر هم نشدند.

۳۳۵ و برادران امیدوارم زمانی که در آن روز بزرگ شهادتی دربارهی من خوانده می‌شود، خدا به همین ترتیب اشتباه‌های مرا نیز پاک کند و دیگر از آنها یاد نکند. امیدوارم شما نیز مرا بخشیده باشید. خدا به شما برکت دهد.

۳۳۶ [دکتر تامی هیکس پای میکروفن می‌رود تا مطالب زیر را عنوان کند-گروه تألیف] معتقدم می‌توان تمام سخنانی که در این بامداد عنوان شد را با این چند واژه خلاصه کنیم. بله، مسیح در من امید پر جلال است. لطفاً به آنها بگو. مسیح در من امید پر جلال است.

[در زندگی هر آدمی فراز و نشیب‌های بسیاری وجود دارد. (نمی‌خواهم صحبت کنم.) پیغامی دارم. باور دارم که هر مسیحی دارد...؟... عیسی...؟... امروز صبح قلبم به حرکت درآمد و معتقدم برای هر شخص چیزی وجود دارد که او را به زحمت می‌اندازد...؟... تا ما را مردان و زنان بهتری برای خدا کند.]

[بیب روث [بازیکن بیسیال] با عنوان آقای گل معروف است. اما هیچ می‌دانستید که بیب روث سلطان ضربه نیز بوده است؟ او بیشتر از اینکه گل زده باشد، [به توپ] ضربه زده است. از ضربات او ۱۳۳۰ مورد اوت شد و تنها ۸۶۰ بار گل زد. اما هر باری که اوت می‌شد و هنگامی که هیئت داوران فریاد می‌زدند: «تو خارج هستی.» به جایگاه ذخیره‌ها برمی‌گشت. به جایگاه ذخیره‌ها برمی‌گشت و دست‌ها را به هم می‌مالید و چوگان را برمی‌داشت و به آن سوی نرده‌ها نگاه می‌کرد و همیشه می‌گفت: «برای این پرتاب کننده‌ی توپ، متأسفم.»]

[اوت شدن هیچ اشکال ندارد اما به یاد داشته باش چوگان را برداری...؟... زیرا مسیح در من امید پر جلال است. لطفاً دوباره تکرار کنید: مسیح در من امید پر جلال است. این همه چیز است.]

بله.

[همه چیز است.]

درست است.

[همه چیز است.]

همه چیز. آمین.

[هللویا. به هیچ عنوان با بحث و مجادله کار پیش نمی‌رود. بسیار نزدیکیم...]

آمین.

[...] به آن سو. ما به نقطه‌ای بی‌بازگشت رسیده‌ایم. بارها شنیده‌ام که خلبان در هواپیما اعلام می‌کند: «ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که امکان چرخش وجود ندارد.»

[چندی پیش آوایی از عالم دیگر شنیدم که به من گفت: «پسرم، به نقطه‌ای بی‌بازگشت رسیده‌ای.» به عبارتی به آن سو نزدیکترم تا به نقطه‌ی آغازین.]

[لطفاً چشمان خود را ببندید، سر خود را خم کنید.]

[ای پدر آسمانی ما، در این بامداد بسیار سپاسگزار و قدردان هستیم از اینکه چنین امکان برای ما هست که از صمیم قلب و تمام وجود خود بگوییم: «مسیح در من - مسیح در من امید پر جلال است.» ای عیسی، دستان پر مهر خود را بر هر مرد و زن بگذار. باشد که نگرش ما نگاهی به بالا، فراز، آن بالا و به آن جایگاه والاتر از این دنیا باشد تا مسیح را ببینیم و دیگران همچنین مسیح را در ما ببینند. دست خود را بر تکاتک خادمانت بگذار...]

این را عطا فرما ای خداوند.

[...] در این بامداد چنین باشد که حین خروج از این مکان بر آن باشیم که تنها عیسی را ببینیم و بس...]

آمین.

[...] با دیدن او در یکدیگر پذیرای هم باشیم. ای عیسی پیداست که کارهای بسیاری مانده است. بله، محصول فراوانی برای برداشت وجود دارد.]

بله، خداوند.

[خداوندا، ما را یاری فرما...]

بله، خداوندا.

[...] باشد که دست‌های یکدیگر را بگیریم...]

خداوندا، این را عطا کن.

[او چنین مشغول برداشت شویم.]

بله، خداوند.

[...] باشد پیش از اینکه دیر شود افراد گمراه و در حال مرگ را دریابیم.]

بله، ای خداوند.

[لطفاً با برافراشتن دست‌های خود نام خداوند عیسی مسیح را ستایش کنید.]

[برادر برانهام و جماعت، خداوند را پرستش می‌کنند.]

[لطفاً سر پا بایستید. خواهش می‌کنم با برافراشتن دستان خود با من سرود «دوستش می‌دارم» را بخوانید. آیا او را دوست دارید...]
آمین.

[... حتی امروز صبح؟ آیا او را با تمام وجود دوست دارید؟ پس دستان خود را برافرازید و با یکدیگر سرود «دوستش می‌دارم» را بخوانید.]

[دوستش می‌دارم، دوستش می‌دارم]

[زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته]

[او بهای نجاتم را پرداخته]

[ابر درختی در جلجتا.]

[لطفاً سرود را زمزمه کنید...]

[خدمت خادمان عزیز عرض شود که ما در آرژانتین جلساتی با شرکت بیشتر از ۴۰۰۰۰۰ نفر داشتیم، بارها و بارها حضور چنین جمعیتی را مشاهده کرده‌ایم. و به یاد دارم در نخستین جلسه عصرگاهی بیش از ۴۰۰۰۰۰ نفر حضور داشتند. آنها همین سرود را به زبان اسپانیایی می‌خواندند و من از آنها خواستم آرام‌تر بخوانند و جماعت بیرونی هم کمابیش ۳۰۰۰۰۰ نفر بودند. ما از جماعت داخل خواستیم حینی که عزیزان خارج، آن سرود را آرام می‌خوانند، سکوت اختیار کنند. وقتی آنها سرود را می‌خواندند چیزی وجودم را در بر گرفت. تا آن زمان هیچ‌گاه در زندگی خود مکاشفه‌ای از مسیح در خود نداشتم تا صدای پژواک‌گونه‌ی ۳۰۰۰۰۰ نفر جماعت بیرونی که سرود «دوستش می‌دارم» را زمزمه می‌کردند به گوشم رسید...؟! در این بامداد ارتش بزرگ باشکوهی از پادشاه جلال حضور دارد و آنها در حال سرود خواندن هستند. چه کسی را دوست دارید؟ چه کسی را دوست دارید؟]

بله.

[مسیح، مسیح در من.]

بله.

[امید پر جلال. چشمان خود را ببندید، دستان خود را بالا برید و همگی دوباره آن را بخوانید.]

بله، خداوند.

[دوستش می‌دارم، دوستش می‌دارم]

[زیرا اوست که ابتدا دوستم داشته]

[او بهای نجاتم را پرداخته]

[ابر درختی در جلجتا.]

اگر در این بامداد او را دوست می‌دارید دستان خود را دور سه یا چهار نفر، آقا یا خانم قرار دهید و بگویید: «خداوند عیسی مسیح را دوست دارم.» درست است، دستان خود را دور...-گروه تألیف.]

۳۳۷ اگر می‌توانستم چنین وضعیتی را در سراسر دنیا مشاهده کنم، می‌گفتم: «خداوند، روا دار خدمت به سلامتی روانه شود!»



شرحی بر الوهیت FRS61-0425B
(The Godhead Explained)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در صبح سه‌شنبه ۲۵ آوریل ۱۹۶۱ در هالیدی این، واقع در شیکاگو ایالت ایلینوی آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2017 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS
P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.
www.branham.org